

نامه‌ای که نوشته نشد

یا

حدیث دوات و قلم

علی عطائی اصفهانی

مؤمنین می‌توانند جهت پاسخگویی به مسائل شرعی و حل مشکلات دینی،
با دفتر حضرت آیه‌الله العظمی فاضل لنکرانی «مدظله‌العالی»
بخش استفتائات تماس حاصل فرمایند.

تلفن‌های تماس:

◀ قم (۰۲۵۱): ۷۷۱۷۸۷۱-۷۷۱۷۸۷۲-۷۷۲۰۵۰۰-۷۷۲۰۶۰۴۰

فاکس: ۷۷۲۳۰۹۸

◀ مشهد (۰۵۱۱): ۲۲۲۰۳۴۲-۲۲۵۸۹۱۶

◀ تهران (۰۲۱): ۳۳۱۲۶۵۵۵-۳۳۵۶۴۳۶۰

۳۳۱۳۷۶۷۷-۲۲۸۴۳۹۶۵

◀ کرج (۰۲۶۱): ۲۲۳۸۸۸۸-۲۲۴۹۹۳۳-۲۲۲۹۹۸۸-۲۲۲۶۸۶۸

◀ اهواز (۰۶۱۱): ۲۲۳۲۷۲۷-۳۰



نامه‌ای که نوشته نشد

یا حدیث «قلم و دوات»

مؤلف: علی عطایی اصفهانی

ناشر: بخش فرهنگی

دفتر حضرت آیه‌الله العظمی فاضل لنکرانی (مدظله‌العالی)

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: پاییز ۱۳۸۴

حروفچینی: سجاد

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

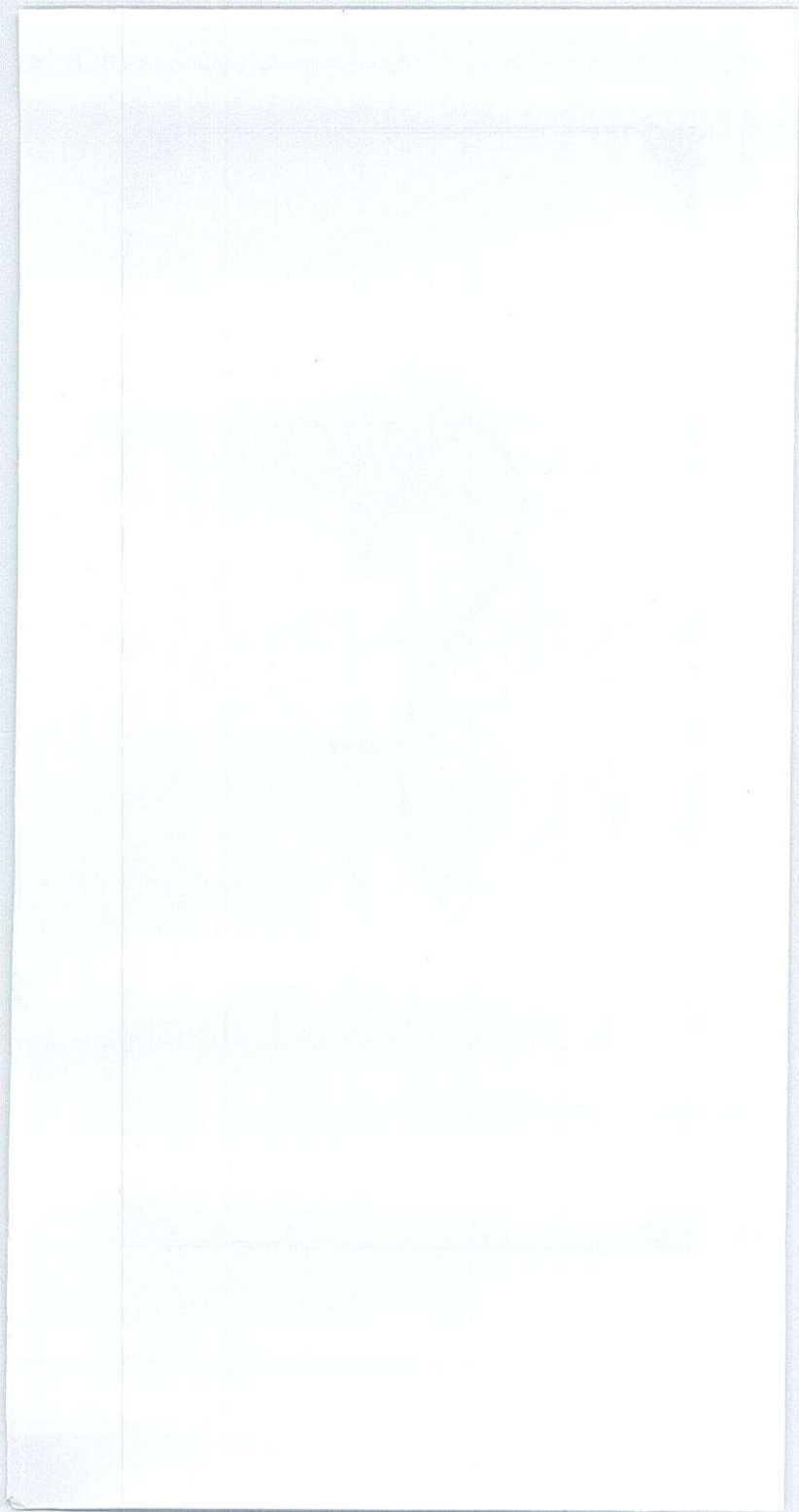
مرکز پخش:

قم، بلوار بهار، روبروی پل حجتیه، تلفن ۷۷۴۲۰۰۵- فاکس ۷۷۳۹۰۰۸

صندوق پستی: ۱۱۴۳-۳۷۱۳۵

کلیه حقوق چاپ برای ناشر محفوظ است







فهرست مطالب



پیشگفتار ۷

بخش اول:

اشخاصی که حدیث را نقل کرده‌اند

- حدیث قلم و دوات به نقل از «ابن عباس» ۱۷
- حدیث قلم و دوات به نقل از خود عمر بن خطاب ۲۴
- حدیث قلم و دوات به نقل از سلیم بن قیس ۲۸
- حدیث قلم و دوات به نقل از جابر بن عبدالله انصاری ۳۰
- حدیث قلم و دوات به نقل از امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۳۲
- حدیث قلم و دوات به نقل از عبدالرحمن بن ابی بکر ۳۶

بخش دوم:

حدیث قلم و دوات در کتابهای برخی از بزرگوران

قدس الله اسرارهم

- حدیث قلم و دوات در بحار الانوار ۳۹
- حدیث قلم و دوات در حق الیقین علامه مجلسی ۴۴
- حدیث مزبور از متواترات است ۴۴
- کفایة الموحدين و حدیث «قلم و دوات» ۴۹
- حدیث قلم و دوات در حق الیقین شبر ۵۱
- حدیث قلم و دوات در «المراجعات» ۵۱

بخش سوم:

قضیه شوم (قلم و دوات)

- ۵۷ قضیه‌ای که بر خلاف آیات و شئون نبوت بوده است
- ۶۲ گوینده آن جمله شوم چه کسی بوده است؟
- ۶۳ ادله اینکه گوینده، عمر بوده است

بخش چهارم:

چه می خواست بنویسد؟ و چرا ننوشت؟

- ۷۳ چرا پیامبر صلی الله علیه و آله نامه را ننوشت؟

بخش پنجم:

اعتذار از گوینده آن کلام و پاسخ ما

- ۸۳ اکنون اعتذارها و پاسخ‌ها
- ۹۹ مناظره‌ای کوتاه
- ۱۰۰ خاتمه: استیضاح عمر بن خطاب
- ۱۰۲ برخی از آثار شوم حدیث «قلم و دوات»
- ۱۰۲ ۱- جعل حدیث
- ۱۰۳ سه روایت عجیب از «بخاری و مسلم» (در پاورقی)
- ۱۰۵ ۲- ارتداد اصحاب
- ۱۰۸ ارتداد عده‌ای از صحابه در صحیح بخاری

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدى لولا أن هدانا الله.
والصلاة والسلام على رسول الله و على آله المتتجين من عند الله
و اللعنة الدائمة على اعدائهم، اعداء الله.

پیشگفتار

حدیث «قلم و دوات» را با اشاره به برخی پیامدهای شوم آن در جلد اول (چرا؟ چرا؟) و برخی دیگر از کتابهایم متذکر شده‌ام، ولی اخیراً قضیه‌ای تأسف بار اتفاق افتاد بطوری که حضرت آیه‌الله العظمی فاضل لنکرانی - مدظله‌العالی - سخت ناراحت و نگران شدند و پس از پی‌گیری و جدیت تمام سرانجام لازم دانستند حدیث «قلم و دوات» و مخالفت عمر، در جزوه‌ای مستقل نوشته و منتشر شود.
حقیر پذیرفتم و این جزوه را که عصاره‌ای از آنچه مربوط به حدیث مزبور است، تنظیم نمودم.
امید است مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد، ان شاء الله. و ما توفیقی الا بالله.

پیش از هر چیز لازم است نکات ذیل را یادآور شوم :

الف : حدیث «قلم و دوات» از احادیث معروف و متواتر و مورد قبول دانشمندان و محدثان شیعه و سنی است.
 علامه بزرگوار مرحوم سید شرف‌الدین رحمته الله علیه در نامه‌ای که برای رئیس و استاد دانشگاه الأزهر مصر نوشته، فرموده است:

داستان قلم و دوات و مصیبت روز ینجشنبه از مشهورترین داستانها و بزرگترین مصیبت‌ها است. این داستان را صاحبان صحاح و اصحاب سنن و همه نویسندگان تاریخ نوشته‌اند و در صحیح بودن و صدور این حدیث تردیدی وجود ندارد.^۱

رئیس و استاد دانشگاه الأزهر، شبهه و اشکال نسبت به اصل حدیث و صدور آن نکرده است، بلکه در مقام توجیه بر آمده که بعداً نقل می‌کنیم، ان شالله.

ب : برخی از دانشمندان اهل تسنن پس از نقل حدیث، در صدد توجیه آن برآمده و خواسته‌اند به نحوی از عمر دفاع و او را تبرئه نمایند.^۲

برخی از آنان تنها به نقل حدیث اکتفا کرده و سکوت اختیار کرده و از آن گذشته‌اند. برخی هم بعد از نقل حدیث،

۱. المراجعات، پاسخ نامه ۸۶.

۲. بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۵۳۷.

از سخن عمر بن خطاب اظهار تعجب کرده‌اند.^۱
 ج: حدیث «قلم و دوات» در کتابهای معتبر و مورد قبول
 اهل تسنن آمده است.

در بخاری با آن تعصبی که داشته، حدیث «قلم و دوات» و
 مخالفت عمر را در هفت موضع از صحیحش با اندک
 تفاوتی نقل کرده است:

۱- در کتاب (العلم)^۲ با جمله: قال عمر: (ان النبی علیه السلام
 غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا، فاختلفوا...)

۱. قطب‌الدین شافعی شیرازی که از اکابر علمای اهل سنت است، در کتاب
 «کشف الغیوب» می‌گوید:

این امر مسلم است که راه را بی راهنما نتوان پیمود و تعجب می‌نمایم از کلام
 خلیفه عمر رضی الله عنه که گفته است: چون قرآن در میان ما هست به راهنما
 احتیاجی نیست.

این کلام مانند کلام آن کس ماند که گوید چون کُتِبَ طَبٌّ در دست هست
 احتیاجی به طبیب نمی‌باشد. بدیهی است که این حرف غیر قابل قبول و خطای
 محض است چه آنکه هر کس از کتب طبیّه نتواند سر درآورد، قطعاً باید رجوع
 نماید به طبیبی که عالم به آن علم است.

همین قسم است قرآن کریم که هر کس نتواند به فکر خود از آن بهره‌برداری کند
 ناچار باید رجوع نماید به آن کسانی که عالم به علم قرآن‌اند، چنان که خدای
 تعالی در قرآن (سوره نساء، آیه ۸۳) می‌فرماید: وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي
 الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ. و کتاب حقیقی سینه اهل علم است.
 چنانکه خداوند در آیه ۴۹، سوره عنکبوت فرماید: بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ
 الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ. به همین جهت حضرت علی کَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ فرمود: أَنَا كِتَابُ
 اللَّهِ التَّاطِقُ وَ هَذَا هُوَ الضَّامِتُ؛ یعنی من کتاب ناطق خدا هستم و این قرآن کتاب
 صامت است. (شبهای پیشاور، ص ۶۶۷).

۲. باب کتابه العلم، ح ۱۱۴.

۲- در کتاب (الجهاد والسير)^۱ در این روایت آمده است:

حاضران با هم نزاع کردند: (فتنازعوا)

۳- در کتاب (الجزیه و المودعه)^۲

۴- در کتاب (المغازی)^۳

۵- در کتاب (المغازی)^۴

۶- در کتاب (المرض)^۵

در این روایت آمده است:

فقال عمر: «ان النبي عليه السلام قد غلب عليه الوجع

و عندكم القرآن حسبنا كتاب الله فاختلف اهل البيت

فاختصموا...»

۷- در کتاب (الاعتصام بالكتاب و السنة)^۶

در این روایت آمده است:

«فاختلف اهل البيت اختصموا فمنهم من يقول: قربوا

يكتب لكم رسول الله عليه السلام كتابا لن تضلوا بعده

و منهم من يقول ما قال عمر، فلما اكثروا اللغظ و

الاختلاف عند النبي عليه السلام قال: (قوموا عني).

۱. باب جوائز الوفد، ح ۳۰۵۳

۲. باب اخراج اليهود، ح ۳۱۶۸

۳. باب مرض النبي (ﷺ) و وفاته، ح ۴۴۳۱

۴. باب مرض النبي (ﷺ) و وفاته، ح ۴۴۳۲

۵. باب قول المريض قوموا عني، ح ۵۶۶۹

۶. باب كراهة الاختلاف، ح ۷۳۶۶

(مسلم) نیز حدیث «قلم و دوات» و مخالفت عمر را با سه سند در صحیحش نقل کرده است. «کتاب الوصیه» (باب: ترک الوصیه لمن لیس له شیء یوصی فیہ) حدیث شماره (۱۶۳۷) (۲۰-۲۱-۲۲) در یکی از این سه روایت است که:

عمر گفت: درد بر رسول خدا علیه السلام غلبه کرده و قرآن نزد شما موجود است، کتاب خدا ما را کفایت می‌کند، پس حاضران اختلاف و خصومت کردند و سرانجام پیامبر علیه السلام فرمود: «از نزد من برخیزید».

یادآور می‌شوم که (صحیح بخاری) و (صحیح مسلم) نزد اهل تسنن از اصح و اجل کتابها بعد از قرآن کریم است (به مقدمه این دو کتاب مراجعه شود).

ضمناً سایر اصحاب سنن و اخبار نیز حدیث را نقل نموده‌اند که در صفحات آینده موارد آن را نقل می‌کنیم، ان شاء الله.

د: در حدیث «قلم و دوات» دخل و تصرف کرده و گاهی آن را نقل به معنا نموده‌اند. گاهی به جای (قال عمر)، (قالوا) نوشته‌اند. یا چون لفظ (هذیان) را عمر گفته است، نویسندگان و راویان حدیث برای سرپوش گذاشتن بر بی‌حیایی و جسارت عمر، به جای کلمه (هجر)، (غلب علیه الوجع) یا بجای (قال عمر)، (قالوا) نوشته و روایت کرده‌اند. یکی از شواهد تصرف آنها در عبارت حدیث، جمله‌ای است که (ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری) در کتاب

(سقیفه) بنا بر نقل ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه) با سند از ابن عباس نقل می‌کند، و آن چنین است:

موقعی که پیامبر اکرم ﷺ در بستر مرگ قرار گرفته بود و عده‌ای نزد آن حضرت بودند که در میان آن عده، عمر بن خطاب نیز حاضر بود پیامبر ﷺ فرمود: «برای من دوات و کاغذ بیاورید تا نامه‌ای برای شما بنویسم، که پس از آن گمراه نگردید» (نویسنده کتاب نوشته است که) عمر جمله‌ای گفت که معنای آن این است: «درد بر پیامبر ﷺ غلبه کرده است»، سپس عمر گفت: «قرآن در اختیار ما است، کتاب خدا برای ما کافی است» همین که عمر این حرف را زد، در میان حاضران اختلاف افتاد و به نزاع پرداختند، کسی می‌گفت: بیاوید تا رسول خدا نامه بنویسد و دیگری می‌گفت: حرف، حرف عمر است، موقعی که داد و فریاد و بیهوده‌گویی بالا گرفت رسول خدا ﷺ عصبانی شد، غضب کرد و فرمود: «از نزد من برخیزید».

یکی از شواهد دیگر بر دخل و تصرف آنان در حدیث مزبور، حدیثی است که (بخاری) در (کتاب الجهاد و السیر) (باب: جوائز الوفد) نقل کرده و ذیل آن را بجای (قال عمر) (قالوا) آورده است. و عبارت آن چنین است:

گفتند: رسول خدا ﷺ هذیان می‌گوید، رسول خدا ﷺ فرمود: مرا به حال خود واگذارید در آن حالی که هستم برای من بهتر است....

با اینکه در روایات دیگر بخاری همان (قال عمر) آمده است.

این حدیث را (مسلم) نیز در کتاب الوصیه و برخی دیگر از اهل تسنن نقل کرده و در برخی از آنها بجای (قال عمر) قالوا نوشته‌اند.^۱

ه: پیامبر اکرم ﷺ این حادثه شوم و سرچشمه فتنه‌ها را پیش‌بینی کرده بود و به منظور جلوگیری از وقوع آن، در روزهای آخر عمر مبارک خود، دستور فرمود تا سران مهاجر و انصار - که ابوبکر و عمر از جمله آنان بودند - به فرماندهی اسامه، به سوی شام بروند، تا در موقع رحلت آن حضرت، در مدینه حضور نداشته باشند و آنان را از تخلف از لشکر اسامه بر حذر داشت و تنها حضرت علی رضی الله عنه را بر بالین خود نگاه داشت.

در یکی از روزها که پیامبر ﷺ با حال بیماری، برای اقامه نماز وارد مسجد شد، چشمش به ابوبکر و عمر افتاد، از آنها توضیح خواست، که چرا از لشکر اسامه تخلف کرده‌اید؟ ابوبکر گفت: من نرفتم زیرا خوش نداشتم حال شما را از مسافرانی که از مدینه بیرون می‌آیند بپرسم، بلکه خواستم از نزدیک نگران حال شما باشم.

۱. آری، به نظر می‌رسد این دخل و تصرف‌ها در متون احادیث و حتی در تفاسیر هم اکنون جریان دارد و هر کجا دیدند عبارت یا کلمه ای مطابق عقیده و فکر و سلیقه شان نیست آن را تغییر می‌دهند و نام آن را «تهذیب» می‌گذارند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «به لشکر اسامه بپیوندید» و این سخن را سه بار تکرار کرد، ولی آنها اعتنا نکرده و نرفتند و در مدینه ماندند و مراقب حال رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند.

و- این جزوه در زمانی کوتاه و با استفاده از «بحار الأنوار» و «مکاتیب الرسول» و «المراجعات» و برخی کتب دیگر، تهیه شد که قطعاً مشتمل بر کمبود و نیازمند توضیح است، امید است تذکرات لازم را مرقوم فرموده تا در چاپ بعد ضمیمه شود. ان شاء الله.

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

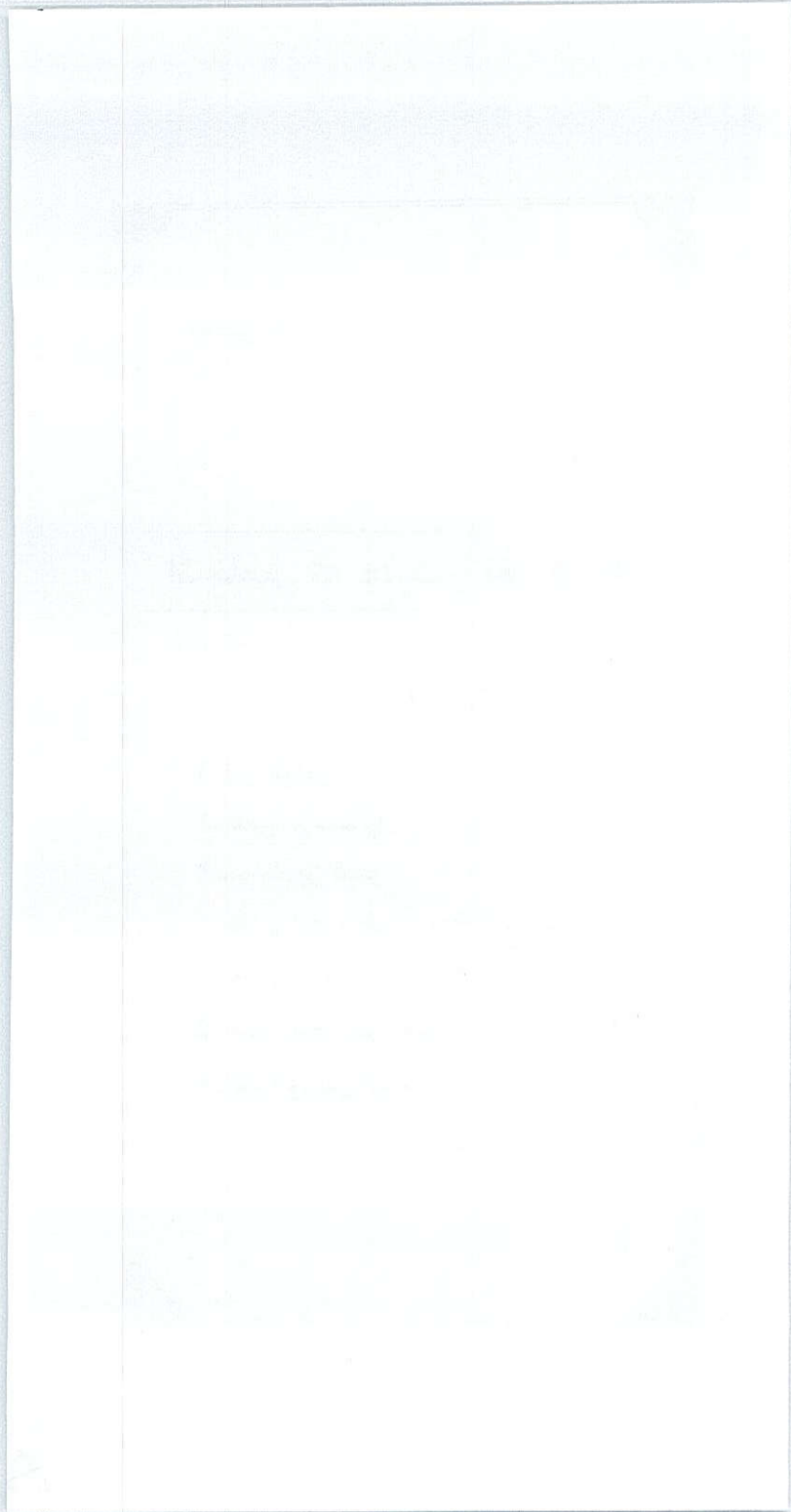
حوزه علیّه قم - ۱۵ / ۸ / ۱۳۸۴

علی عطایی

بخش اول

اشخاصی که حدیث را نقل کرده‌اند

- ۱- ابن عباس
- ۲- عمر بن خطاب
- ۳- سلیم بن قیس
(از ابن عباس و علی رضی الله عنهما و سلمان و اباذر و مقداد)
- ۴- جابر بن عبدالله
- ۵- امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
- ۶- عبدالرحمن ابی بکر



حدیث «قلم و دوات» به نقل از ابن عباس

حدیث مزبور به نقل از ابن عباس به سندهای متعدد و در کتابهای مختلف، با اندک تفاوتی در الفاظ، آمده است.

۱- یونس، از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله نقل کرده که: ابن عباس گفت:

«هنگامی که درد بر رسول خدا ﷺ شدت یافت، فرمود:

کاغذی بیاورید تا برای شما بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید، عمر گفت: درد بر رسول خدا ﷺ غلبه کرده و کتاب خدا نزد ما موجود است و ما را کفایت می‌کند، پس حاضران اختلاف کردند و جنجال و سر و صدا زیاد شد، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: از نزد من برخیزید، نزاع نمودن، نزد من سزاوار نیست، «قوموا عنی و لا ینبغی عندی التنازع»، پس ابن عباس خارج شد و می‌گفت: مصیبت و همه مصیبت‌ها آن بود که مانع شدند از نوشتن رسول خدا ﷺ.

روایت مزبور و کتابهایی که آنرا نقل کرده‌اند (به نقل از کتاب «مکاتیب الرسول ﷺ»، ص ۶۹۳) به قرار ذیل است: ۱

روی یونس عن ابن شهاب عن عبيدالله بن عبدالله بن عباس قال:

«لما اشتد برسول الله ﷺ وجعه قال: ائتوني بكتاب أكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعده، قال عمر: إن النبي ﷺ غلبه الوجع، و عندنا كتاب الله حسبنا، فاختلفوا و كثر

۱. راجع البخاری ۱: ۳۹ و ۶: ۱۱ و ۷: ۱۵۶ و ۹: ۱۳۷ و فتح الباری، ۱: ۱۸۵ و ۸: ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۳: ۲۸۹ و عمدة القاری ۲: ۱۷۰ و ۲۵: ۷۶ و طبقات ۲ / ۲: ۳۷ و ابن سبأ: ۷۹ و مسلم ۳: ۱۲۵۹ و المناقب لابن شهر آشوب ۱: ۲۳۵ ط قم عن ابن بیطه و الطبری و مسلم و البخاری قال: و اللفظ للبخاری و لم یسم الراوی عن ابن عباس و البحار ۲۲: ۴۶۸ عن أعلام الورى و الارشاد للمفید و: ۴۷۲ عن المناقب لابن شهر آشوب و ۳۶: ۲۷۷ عن الغيبة للنعمانی: ۳۸ و ۳۹ عن عبدالرزاق عن معمر عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم عن علی بن النخعی و البحار ۸: ۲۶۱ ط حجرى و ما بعدها و ۳۰: ۵۳۱ و ۵۳۳ و ۵۳۵ ط جدید و عبدالرزاق ۵: ۴۳۸ و تاریخ ابن خلدون ۲: ۸۴۹ و الحلبي ۳: ۳۸۲ و الارشاد للمفید: ۸۷ و مسند احمد ۱: ۳۲۴ و ۳۳۶ و الشفاء للقاضی عیاض ۲: ۴۳۱ و الدرر لابن عبدالبر: ۱۲۵ و ۲۰۴ و كشف المحجة: ۶۴ و البداية و النهایة ۵: ۲۲۷ و ۲۵۱ و الفائق للزمخشري ۴: ۹۳ و التراتیب الادریة ۲: ۲۴۱ و ۲۴۳ و الأدب المفرد: ۴۷ و شرح الخفاجی للشفاء ۴: ۲۷۷ و شرح القاری بهامشه: ۲۷۷ و الطرائف: ۴۳۲ عن الجمع بین الصحیحین و غیره و غایة المرام: ۵۹۶ و ابن ابی الحدید ۲: ۵۴ عن الشیخین و کذا: ۵۵ و ۵۱ عن الجوهري عن علی بن عبدالله بن عباس عن أبیه و قال: اتفق المحدثون كافة علی روايته و الغيبة للنعمانی: ۸۱ ط العفاری و راجع النهایة و لسان العرب . فی «هجر» و الصراط المستقیم ۳: ۷-۳ و أخبار القضاة لوكيع ۳: ۱۶ و كتاب السنة لابن أبی عاصم: ۵۱۸ و السنة قبل التدوين: ۳۰۵ و بلوغ الأمانی ۲۱: ۲۳۴ و ۲۲: ۱۶۱ و مجمع الزوائد ۴: ۲۱۵ و النص و الاجتهاد: ۱۶۹ .

اللغلط، قال: قوموا عنی ولا ینبغی عندی التنازع،
فخرج ابن عباس یقول: الرزیه کل الرزیه ما حال بین
رسول الله ﷺ و بین کتابه» (اللفظ للبخاری: ۳۹)

۲- عبیدالله بن عبدالله بن عتبه از ابن عباس نقل کرده که
گفت:

چون هنگام مرگ رسول خدا ﷺ فرا رسید، جمعی از
مردم که عمر بن خطاب نیز در میان آنان بود، در خانه
پیامبر ﷺ گرد آمده بودند، پیامبر ﷺ فرمود: بشتابید
(بیاید) تا نامه ای برای شما بنویسم که پس از آن هرگز
گمراه نشوید.

عمر گفت: همانا بیماری بر (مشاعر) رسول خدا چیره
گشته، قرآن نزد شما است و کتاب خدا برای ما کافی
است.

اختلاف و گفتگو میان مردم که در خانه بودند در افتاد
برخی از آنها گفتند: بیاید نزدیک تا برای شما نامه ای
بنویسد که بعد از آن هرگز گمراه نشوید، و بعضی حرف
عمر را می زدند، چون سخنان یاوه زیاد گفته شد و دامنه
اختلاف بالا گرفت رسول خدا ﷺ را دلتنگ (غمگین)
نمودند. رسول خدا ﷺ فرمود: از نزد من برخیزید که در
حضور من جدال و اختلاف شایسته نیست.

عین روایت و کتابهایی که آنرا نقل کرده اند چنین است:

عن عبیدالله بن عبدالله بن عتبه عن ابن عباس

رضی الله عنهما قال: «لما حضر رسول الله ﷺ وفي البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب^۱ فقال النبي ﷺ: هلموا أكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعده^۲، فقال عمر^۳: إن رسول الله ﷺ قد غلبه الوجع وعندكم القرآن، حسبنا كتاب الله، فاختلف أهل البيت واختصموا، فمنهم من يقول قريّوا يكتب لكم^۴ و منهم من يقول، ما قال

۱. فيهم عمر بن الخطاب كما في البخارى ۷: ۱۵۶ و ۹: ۱۳۷ والطبقات و مسلم و عبدالرزاق ۵: ۴۳۸ و مسند أحمد ۱: ۳۲۴ و ۳۳۶ والطرائف و البحار ۳۰: ۵۳۵ و ذلك أمر بديهي لامرية فيه كما يظهر من ملاحظات طريق الحديث.

۲. «لن تضلوا» كما في البخارى ۹: ۱۳۷ والطبقات ۲/ ۲ ق: ۲ و مسند أحمد ۱: ۳۲۴ و ۳۳۶ و الطرائف.

۳. في البخارى ۷: ۱۵۶ فقال عمر: «ان النبي ﷺ...» و كذا ۹: ۱۳۷ و الطبقات و مسلم و ابن شهر آشوب و عبدالرزاق ۵: ۴۳۸ و مسند أحمد ۱: ۳۲۴ و الشفاء ۲: ۴۳۱ «ان النبي قد اشتد به الوجع» و الطرائف ۴۳۱ و ۴۳۲ و في شرح الخفاجي ۴: ۲۷۸: «وفي بعض طرقه فقال عمر: ان النبي ﷺ يهجر» و في البحار ۲۲: ۴۶۸ فقام بعض من حضر يلتمس دواة و كتفأ فقال عمر: «ارجع فإنه يهجر» و: ۲۹۸ عن سليم «فقال رجل منهم: إن رسول الله ﷺ يهجر» كما في الارشاد ايضاً و في شرح ابن ابى الحديد ۶: ۵۱ «فقال عمر كلمة معناها: ان الوجع قد غلب على رسول الله ﷺ» و في تاريخ ابن خلدون: «و قال بعضهم: إنه يهجر» و قال بعضهم: «اهجر» مستفهماً و قال الحلبي: فقال بعضهم أى: و هو سيدنا عمر: «ان رسول الله ﷺ قد غلبه الوجع» و في البحار ۳۶: ۲۷۷ عن علي بن الحسين انه قال لطلحة: «أليس قد شهدت رسول الله ﷺ حين دعا بالكتف ليكتب فيها ما تفضل الأمة بعده ولا تختلف فقال صاحبك ما قال: «ان رسول الله ﷺ يهجر» فغضب رسول الله ﷺ و تركها؟» و في الطرائف: و في رواية ابن عمر من غير كتاب الحميدي قال عمر: «ان الرجل ليهجر» و في كتاب الحميدي قالوا «ما شأنه هجر؟».

۴. «النبي ﷺ» كما في البخارى ۷: ۱۵۶ و ۹: ۱۳۷ و «رسول الله ﷺ» كما في الطبقات و مسلم.

عمر^۱، فلما أكثروا اللغو والاختلاف عند النبي ﷺ

قال رسول الله ﷺ: «قوموا»^۳

قال عبيدالله: فكان يقول ابن عباس: «إن الرزية كل

الرزية ما حال بين رسول الله ﷺ وبين أن يكتب لهم

ذلك الكتاب لاختلافهم ولعظهم»^۴

۳- سعید بن جبیر نقل کرده که: ابن عباس گفت:

روز پنجمشبهه... آه چه روز پنجمشبهه ای، سپس آن قدر

گریه کرد که اشک چشمش سنگ ریزه‌ها را تر نمود،

آنگاه گفت: رسول خدا ﷺ در حالی که بیماریش، رو به

شدت می‌رفت فرمود: برایم کاغذی بیاورید تا برای شما

نامه‌ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نگردید، میان

حاضران در مجلس نزاع و جدال شد، در صورتی که در

محضر هیچ پیامبری، اختلاف و نزاع کردن روا نیست.

عده‌ای گفتند: پیامبر ﷺ هذیان می‌گوید.

رسول خدا ﷺ فرمود: مرا بخود واگذارید، حالتی که مرا

۱. «من يقول ما قال عمر» كما في البخاري ۶: ۱۵۶ و ۹: ۱۳۷ و عبد الرزاق ۵: ۲۳۸ والطبقات و مسلم.

۲. «عند النبي ﷺ» كما في البخاري ۷: ۱۵۶ و ۹: ۱۳۷ و في مسلم «عند رسول الله».

۳. «عني» البخاري ۹: ۱۳۷ و زاد في طبقات: «و غموا رسول الله ﷺ»

۴. راجع تشييد المطاعن ۱: ۳۶۶ هند عن البخاري في باب العلم و: ۳۶۷ عن عبيدالله عنه في كتاب الجهاد و كتاب الخمس عن سعید و باب مرض النبي ﷺ كتاب المرضى باب قول المريض: «قوموا عني» عن عبيدالله و: ۳۶۸ عن كتاب الاعتصام و عن مسلم بطرق كثيرة عن سعید و: ۳۶۹ عن سعید أيضاً و عن المشكاة عن عبيدالله عن ابن عباس و: ۳۸۰ عن الملل و النحل و البحار ۳۰: ۵۳۲.

است بهتر است از آنچه شما مرا به آن می‌خوانید، و هنگام وفاتش به سه چیز وصیت کرد: مشرکین را از جزیره‌ی العرب بیرون کنید...

عین روایت و کتابهایی که آنرا نقل کرده‌اند به قرار ذیل است: (به نقل از مکاتیب الرسول ﷺ، ص ۶۹۵)^۱

«عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما أنه قال: «يوم الخميس و ما يوم الخميس؟! ثم بکی حتی خضب دمه الحصباء* فقال: اشتد برسول الله ﷺ وجعه يوم الخميس فقال: ائتونی بكتاب أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبداً فتنازعوا ولا ينبغي عند نبی تنازع فقالوا: هجر رسول الله ﷺ قال: دعونی فالذی أنا فيه خیر مما تدعونی الیه و أوصی عند موته بثلاث: أخرجوا المشرکین من جزيرة العرب و...»

(اللفظ للبخاری ۴: ۸۵).

۴ - عکرمه از ابن عباس نقل کرده که گفت:

۱. حتی بل دمه الحصبی قلت: یا ابا عباس ما يوم الخميس» كما فی البخاری ۴: ۱۲۱ و لیس فی ۶: ۱۱ و مسلم ۳: ۱۲۵۷ و عبدالرزاق ۶: ۵۷ و ۱۰: ۳۶۱ و غایة المرام و مسند أحمد ۱: ۱۲۲.

* «بکتف» كما فی البخاری ۴: ۱۲۱ و فی الطبقات «بالکنف و الدواة» كما فی غایة المرام «بدواة و بیاض» و لیس فی البخاری ۶: ۱۱ و فی مسند أحمد ۱: ۲۲۲ «ائتونی أكتب لكم» و ۳۵۵ «ائتونی باللوح و الدواة أو الكنف أكتب لكم».

* «لا تضلوا» كما فی البخاری ۴: ۱۲۱ و مسلم ۳: ۱۲۵۷ و عبدالرزاق ۶: ۵۷ و ۱۰: ۳۶۱ و فی غایة المرام: «لئلا تضلوا».

پیامبر ﷺ در آن بیماری که در اثر آن از دنیا رفت، فرمود: دوات و کاغذی برای من بیاورید که نوشته‌ای برای شما بنویسم تا پس از آن هرگز گمراه نشوید.

عمر گفت: برای فلان شهر و فلان شهر از شهرهای روم چه کسی می‌ماند؟ رسول خدا ﷺ نخواهد مرد تا این شهرها را فتح کند، و اگر وفات نماید ما به انتظار او می‌مانیم، همچنان که بنی اسرائیل در انتظار موسی ماندند، زینب همسر پیامبر ﷺ در جواب گفت: مگر نمی‌شنوید که پیامبر ﷺ می‌خواهد به شما وصیت کند. پس جنجال به راه انداختند. پیامبر ﷺ فرمود: برخیزید، چون برخاستند، رسول خدا ﷺ همان موقع فوت کرد.

عن عكرمة عن ابن عباس:

قال: ان النبي قال في مرضه الذي مات فيه: آتوني بدواة و صحيفة أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً، فقال عمر بن الخطاب: من لفلانة و فلانة - مدائن الروم - ان رسول الله ليس بميت حتى يفتتحها و لو مات لا تنتظرناه كما انتظرت بنو اسرائيل موسى، فقالت زينب، زوجة النبي صلى الله عليه و سلم ألا تسمعون النبي صلى الله عليه و سلم يعهد اليكم؟ فلغظوا، فقال: قوموا؛ فلما قاموا قبض النبي مكانه.»^۱

۱. الطبقات ۲ / ۲ ق ۳۸: ۲ و ابن سبأ: ۷۹ عن الطبقات و غاية المرام في المقصد الثاني: ۵۹۷ و ۵۹۸ عن كتاب سير الصحابة لبعض العامة بلفظ آخر بسندين.

در کتاب (مکاتیب الرسول ﷺ) حدیث ابن عباس را به سندهای دیگر به نقل از (غایة المرام) و (مسند احمد) و (ابن ابی الحدید) و غیر اینها نقل کرده که بجهت طولانی نشدن، از آوردن آنها صرف نظر کردم.

حدیث «قلم و دوات» به نقل از خود عمر بن خطاب

۱- زید بن اسلم از پدرش نقل کرده که عمر بن خطاب

گفت:

ما نزد پیامبر ﷺ بودیم و زنها پشت پرده بودند، رسول خدا ﷺ فرمود: «مرا با هفت مشک آب غسل بدهید و کاغذ و دوات بیاورید تا نامه‌ای برایتان بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نگردید»، زنها گفتند: آنچه رسول خدا ﷺ می‌طلبید برایش حاضر کنید.

[عمر گوید: من به زنها گفتم: خاموش باشید (فإنکنّ

صواحبه) شما همان زنانی هستید که چون پیامبر ﷺ

→ نص الحدیث علی نقل غایة المرام عن عكرمة قال: سمعت ابن عباس يقول: يوم الاثنين و ما يوم الاثنين؟! و هملت عيناه فقيل له: يا ابن عباس و ما يوم الاثنين قال: كان رسول الله في غمرات الموت، فقال: انثوني بصحيفة و دواة اكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعدى أبداً، فتنازعوا عند رسول الله ﷺ و لم يجز عنده التنازع، و قال رجل من القوم: ان الرجل ليهجر، فغضب رسول الله و أمر باخراجه و إخراج صاحبه، ثم أتوه بالصحيفة والدواة، فقال: بعد ما قال قائلكم ما قال، ثم قال: ما أنافيه خير مما تدعوني إليه (غایة المرام). مکاتیب الرسول ﷺ، ص ۶۹۷.

۱. در آن زمان هرگاه می‌خواستند زنی را سرزنش کنند، او را تشبیه می‌کردند به

بیمار می شود چشمان خود را می فشارید (گریه می کنید) و هنگامی که صحیح و سالم است، گردن او را (برای نفقه) می گیرید، پیامبر ﷺ فرمود: این زنها از شما بهترند.^۱

عن زید بن اسلم عن أبيه عن عمر بن الخطاب قال: «كنا عند النبي ﷺ و بيننا و بين النساء حجاب فقال رسول الله ﷺ: اغسلوني بسبع قرب اتوني بصحيفة و دواة اكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً، فقال النسوة: اتوا رسول الله بحاجته، قال عمر: فقلت: اسكنن؛ فانكن صواحبه؛ إذا مرض عصرتن أعينكن، وإذا صح أخذتم بعنقه. فقال رسول الله ﷺ: هن خير منكم.»

۲- همچنین از خود عمر نقل است که گفت:

هنگامی که رسول خدا ﷺ بیمار شد، فرمود: «کاغذ و دوات برایم بیاورید تا برای شما نامه ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید» ما از این دستور پیامبر ﷺ شدیداً کراهت داشتیم، باز پیامبر ﷺ فرمود: «کاغذ بطلبید تا برای شما نامه ای بنویسم که هرگز گمراه نشوید» زنها از پشت پرده گفتند: آیا نمی شنوید که پیامبر ﷺ چه

→ زمانی که حضرت یوسف عليه السلام را دوست داشتند و سرانجام او را به زندان افکندند و عبارت مذکور را که مثلی رایج و اشاره به همان زنان است، به آن زن می گفتند.

۱. الطبقات ۲ / ق ۲: ۳۷ و ابن سبأ: ۷۹ (عن الطبقات و إمتاع الأسماع: ۵۶۶ و غاية المرام: ۵۹۸) و كنز العمال ۷: ۱۷۰ عن ابن سعد و ۵: ۳۷۷ عن الطبرانی و تشييد المطاعن ۱: ۳۸۳ ط هند عن كنز العمال والنص والاجتهاد: ۱۶۹ و معالم المدرسين ۲: ۴۲ (عن إمتاع الأسماع والطبقات و كنز العمال و نهاية الأرب ۱۸: ۳۵۷ و الطبرانی في الأوسط ۶: ۱۶۲ / ۵۳۳۴).

می‌گوید؟ [عمر گوید:] من در پاسخ زنها گفتم: «انکن من صواحبات یوسف» همانا شما زنان مانند زنانی هستید که حضرت یوسف علیه السلام را به زندان افکندند، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیمار می‌شود گریه می‌کنید و زمانی که صحیح و سالم است گردن او را [برای نفقه] می‌گیرید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زنها را واگذارید، همانا این زنها از شما بهترند»^۱.

مکاتیب الرسول، ص ۶۹۷. عن عمر بن الخطاب قال: لَمَّا مَرَضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُلْتُ: أَدْعُوا لِي بِصَحِيفَةٍ وَدَوَاةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوْا بَعْدَهُ أَبَدًا، فَكَرِهْنَا ذَلِكَ أَشَدَّ الْكِرَاهَةِ، ثُمَّ قَالَ: أَدْعُوا لِي بِصَحِيفَةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوْا بَعْدَ أَبَدًا فَقَالَ النَّسْوَةُ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ: أَلَا تَسْمَعُونَ مَا يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟! قُلْتُ: إِنَّكَ صَوَاحِبَاتُ يَوْسُفَ إِذَا مَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ عَصَرْتَنَ أَعْيُنَكَ، وَإِذَا صَحَّ رَكِبْتَنَ رَقَبَتَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: دَعُوهُنَّ فَانَّهُنَّ خَيْرٌ مِنْكُمْ».

۳- ابن عباس نقل کرده که عمر گفت:

۱. المعجم الأوسط للطبرانی ۶: ۱۶۲ / ۵۳۳۴ و مجمع الزوائد ۹: ۳۴ عن الطبرانی فی الأوسط والطبقات ۲/ ۲: ۳۷. و ابن سبأ: ۷۹ (عن الطبقات و امتاع الأسماع: ۵۶۶ و غاية المرام: ۵۹۸) و كنز المعال ۷: ۱۷۰ عن ابن سعد و ۵: ۳۷۷ عن الطبرانی و تشييد المطاعن ۱: ۳۸۳ ط هند عن كنز المعال والنص والاجتهاد: ۱۶۹ و معالم المدرسين ۲: ۴۲ عن امتاع الاسماع والطبقات و كنز العمال و نهاية الارب ۱۸: ۳۵۷ الطبرانی فی الأوسط ۶: ۱۶۲ / ۵۳۳۴.

پیامبر ﷺ در بیماریش خواست نام علی بن ابی طالب را برای خلافت ببرد پس من آن حضرت را از این امر باز داشتم، به جهت خوف از فتنه و به منظور انتشار اسلام، پس رسول خدا ﷺ از آنچه در ذهن من بود آگاه شد و از بردن نام علی بن ابی طالب خودداری کرد.^۱

روی ابن عباس عن عمر فی قصة جرت بینه و بین عمر قال:

«اراد ان یذکره (یعنی أراد رسول الله ﷺ أن یذکره علیاً) للأمر فی مرضه، فصدته عنه خوفاً من الفتنه وانتشار أمر الاسلام، فعلم رسول الله ﷺ ما فی نفسی فأمسک و أبی الله إلا إمضاء ما حتم».

۴- ابن عباس - در ذیل صحبتهایی که با عمر داشته -

می گوید:

عمر گفت: پیامبر ﷺ در بیماریش خواست برای امر خلافت به نام علی [بنیابی] تصریح کند، ولی من از جهت دلسوزی بر امت و به منظور پیشرفت اسلام، آن حضرت را از این کار باز داشتم و منع نمودم [پس از آن عمر گفت]: به خدای کعبه، قریش هرگز با علی بن ابی طالب همراه نمی شوند و اجتماع نمی کنند.^۲

۱. ابن ابی الحدید ۱۲: ۷۹ ط بیروت و راجع غایة المرام للبحرانی، المقصد الثانی

فی فصل الفضائل الباب ۷۳: ۵۹۶.

۲. مکاتیب الرسول، ص ۷۰۷.

فقال عمر: «لقد كان من رسول الله ﷺ في أمره ذرو من القول لا يثبت حجة ولا يقطع عذراً، ولقد كان يزيغ في أمره وقاتماً، ولقد أراد في مرضه أن يصرح باسمه فمنعت من ذلك اشفاقاً وحيطة على الاسلام لا ورب هذه البنية لا تجتمع عليه قريش أبداً».

حدیث «قلم و دوات» به نقل از سلیم بن قیس

ابان ابن ابی عیاش از سلیم نقل کرده که گفت:

من و گروهی از شیعیان در خانه نزد عبدالله بن عباس بودیم، سخن از پیامبر ﷺ و رحلت آن حضرت به میان آمد، ابن عباس گریه کرد و گفت: رسول خدا ﷺ در روز دوشنبه که وفات نمود در خانه اش اهل بیت و سی نفر از صحابه حاضر بودند، آن حضرت فرمود: کتف برایم بیاورید تا برای شما بنویسم که بعد از من گمراه نشوید و با هم اختلاف نکنید، مردی از حاضران گفت: همانا رسول خدا ﷺ هذیان می‌گوید، پس پیامبر ﷺ غضب کرد و گفت: من زنده‌ام و می‌بینم با هم اختلاف می‌کنید، پس بعد

→ البحار ۸: ۲۶۶ ط حجری و ابن ابی الحدید ۱۲: ۲۱ عن تاریخ بغداد لأحمد بن أبی طاهر و غایة المرام المقصد الثانی: ۵۹۵ و هامش نهج الحق: ۲۷۳ والصراف المستقیم ۳: ۵. والبحار ۸: ۲۶۶ و ۲۹۲ ط حجری و ۳۰: ۵۵۶ و ۵۵۷ ط جدید عن شرح النهج و تاریخ بغداد و قاموس الرجال ۶: ۳۹۸ و ۷: ۱۸۸ و نهج الصباغة ۴: ۳۸۱ و ۶: ۲۴۴.

از مرگم چه خواهید کرد؟ پس کتف^۱ را کنار گزارد.
 [سلیم گوید:]... مردی از حاضران پرسید: آن شخص که
 گفت رسول خدا هذیان می‌گوید: چه کسی بود؟ ابن
 عباس گفت: راهی برای معرفی نیست.
 [سلیم گوید:] وقتی مجلس خلوت شد از ابن عباس
 پرسیدم آن شخص که گفت: پیامبر ﷺ هذیان می‌گوید
 چه کسی بود؟ ابن عباس گفت: او عمر بن خطاب بود.

[سلیم گوید] من گفتم: راست می‌گویی، همانا از علی رضی الله عنه
 و سلمان و اباذر و مقداد شنیدم که گفتند: آن شخص عمر
 بود، ابن عباس گفت: ای سلیم، این مطلب را کتمان کن
 مگر از برادران ایمانی مورد اطمینان، زیرا محبت این دو
 نفر در دل این امت جا گرفته است همان گونه که محبت
 گوساله در دل بنی اسرائیل.^۲

عن ابان بن ابي عياش عن سليم قال :

إني لعند عبدالله بن عباس في بيته و عنده رهط من
 الشيعة، فذكروا رسول الله و موته، فبكي ابن عباس
 و قال: قال رسول الله ﷺ يوم الاثنين و هو اليوم
 الذي قبض فيه و حوله أهل بيته و ثلاثون رجلاً من
 أصحابه: إيتوني بكتف أكتب لكم كتاباً لا تضلوا
 بعدى و لا تختلفوا بعدى، فقال رجل منهم: إن رسول

۱. آن زمان کاغذ کم بوده یا نبوده است و روی کتف گوسفند می‌نوشته‌اند.

۲. البحار ۲۲: ۴۹۸ عن کتاب سلیم و راجع کتاب سلیم المطبوع بتحقیق الأنصاری

الزنجانی ۲: ۷۹ و ۷۹۵ و راجع: ۸۷۷ مکاتیب الرسول ﷺ، ص ۶۹۹.

الله یهجر، فغضب رسول الله ﷺ و قال: انى لأراكم
تختلفون و أنا حى فكيف بعد موتى؟ فترك الكتف،
قال سليم: ثم أقبل على ابن عباس فقال: يا سليم! لولا
ما قال ذلك الرجل لكتب لنا كتاباً لا يضل أحد و لا
يختلف، فقال رجل من القوم: و من ذلك الرجل؟
فقال: ليس إلى ذلك سبيل، فخلوت بابن عباس بعد
ما قام القوم فقال: هو عمر، فقلت: قد صدقت قد
سمعت عليلاً عليه السلام و سلمان و أباذر و المقداد يقولون:
انه عمر. قال: يا سليم! أكنتم إلا ممن تثق به من
إخوانك، فإن قلوب هذه الأمة أشربت حبّ هذين
الرجلين كما أشربت قلوب بنى اسرائيل حب العجل.

حدیث «قلم و دوات» به نقل از جابر بن عبد الله انصاری

ابوالزبیر از جابر بن عبد الله نقل کرده که گفت:

هنگامی که پیامبر ﷺ در بیماری‌ای بود که در اثر آن
فوت کرد، کاغذی طلبید تا برای امتش نامه‌ای بنویسد
که گمراه نشوند و گمراهشان نکنند، پس در خانه جنجال
و سر و صدا بلند شد و عمر بن خطاب صحبت کرد، پس
رسول خدا ﷺ نامه را رها کرد و نوشت^۱.

۱. الطبقات ۲ / ۲ ق ۲ / ۳۶ و ۲۷ و ابن سبأ: ۷۹ عنه و مستند أحمد ۳: ۳۴۶ و فيه «فخالف
عليها عمر بن الخطاب حتى رفضها» والطرائف: ۴۳۱ عن أسباب النزول لمحمد

ابوالزبیر عن جابر بن عبدالله الانصاری قال:

«لما كان في مرض رسول الله ﷺ الذي توفي فيه دعا بصحيفة ليكتب فيها لأُمَّته كتاباً لا يضلون ولا يضلون قال: فكان في البيت لغط و كلام، و تكلم عمر بن الخطاب قال: فرفضه النبي ﷺ».

در روایت دیگر است که جابر گوید:

پیامبر ﷺ هنگام موتش کاغذی طلبید تا نامه ای برای امتش بنویسد که گمراه نشوند و گمراهشان نکنند، پس حاضران نزد آن حضرت جنجال کردند تا اینکه پیامبر ﷺ کاغذ را نوشت و آنرا ساخت.^۱

عن أبي الزبير عن جابر قال:

«دعا النبي عند موته بصحيفة ليكتب فيها كتاباً لأُمَّته لا يضلوا ولا يُضَلُّوا، فلغطوا عنده حتى رفضها النبي ﷺ».

نیز (بحار، ج ۳۰، باب ۲۳، ص ۵۳۴) از سید بن طاووس، در کتاب کشف الیقین، از کتاب الجمع بین الصحیحین) از رساله جابر بن عبدالله انصاری (فی المتفق علیه من صحیح مسلم) نقل کرده که:

جابر بن عبدالله گفت: رسول خدا ﷺ هنگام موتش کاغذی طلب کرد و خواست برای مسلمانان نامه‌ای

→ بن علی المازندرانی والبحار ۸: ۴۶۲ ط حجری عن کتاب الجمع بین الصحیحین ۳۰: ۵۳۴ ط جدید و مجمع الزوائد ۴: ۲۱ و ۹: ۳۳.

۱. مکاتیب الرسول، ص ۷۰۰.

بنویسد که پس از آن گمراه نشوند، و جنجال زیاد شد و عمر صحبت کرد پس پیامبر ﷺ کاغذ را کنار گذاشت.^۱
 من مسند جابر بن عبدالله ما هذا لفظه . قال:
 «و دعا رسول الله ﷺ بصحيفة عند موته فارا ان
 يكتب لهم كتاباً لا يضلون بعده و كثيرا اللغظ
 فرفضها».

حدیث «قلم و دوات» به نقل از امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱- در کتاب «غیبت نعمانی» (با سند) از سلیم بن قیس نقل کرده است که:

در جلسه‌ای طولانی، بین مهاجرین و انصار سخن از مناقب و فضایل هر یک مطرح بود. حضرت علی علیه السلام به طلحه فرمود: ای طلحه! آیا نبودی هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله کتف طلبید تا چیزی بنویسد که بعد از آن حضرت امتش گمراه نشوند و با هم اختلاف نکنند، پس رفیق تو گفت آنچه گفت، [همانا این مرد هذیان می‌گوید] پس رسول خدا صلی الله علیه و آله غضب کرد و کتف را کنار گذاشت؟ طلحه گفت: آری من در آن مجلس حاضر بودم.
 حضرت امیر علیه السلام فرمود: هنگامی که از مجلس خارج شدید رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد که چه مطلبی می‌خواست بنویسد و حاضران را بر آن شاهد و گواه

۱. مسلم ۵: ۷۶ و مسند أحمد ۳: ۳۲۶ فی حدیث جابر.

حدیث «قلم و دوات» به نقل از امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۳۳

بگیرد، و جبرئیل آن حضرت را آگاه کرده بود که خدا عالم است که امت به زودی اختلاف می‌کنند و بین آنان تفرقه به وجود می‌آید، سپس کاغذی طلبید و آنچه می‌خواست بنویسد برای من املاء نمود و سلمان فارسی و اباذر و مقداد را بر آن گواه گرفت و ائمه هدا را که مؤمنان، مأمورند اطاعتشان کنند نام برد.^۱

فی کتاب الغیبة للنعمانی عن أحمد بن محمد بن سعید بن عقدة و محمد بن همام ابن سهیل و عبدالعزیز و عبدالواحد ابنی عبدالله بن یونس الموصلی عن رجالهم عن عبدالرزاق بن همام عن معمر بن راشد عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس:

أن علیاً قال لطلحة فی حدیث طویل عند ذکر تفاخر المهاجرین والأئصار بمناقبهم و فضائلهم:

«یا طلحة! ألیس قد شهدت رسول الله صلی الله علیه و آله حین دعانا بالکتف لیکتب فیها ما لا تضلّ الأمة ولا تختلف، فقال صاحبک ما قال: «ان رسول الله یهجر» فغضب رسول الله صلی الله علیه و آله و ترکها؟ قال: بلی قد شهدت قال: فانکم لما خرجتم أخبرنی رسول

۱. راجع المصدر: ۸۱ و راجع البحار: ۳۶: ۲۷۷ و الصراط المستقیم: ۴: ۵ و اثبات الهداة: ۱: ۶۵۷ و غایة المرام: ۶۰۰ و راجع کتاب سلیم المطبوع بتحقیق الانصاری: ۲: ۶۵۸. (مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله، ص ۷۰۱)

الله ﷻ بالذی أراد أن یکتب فیها و یشهد علیها العامة، و ان جبرئیل أخبره بان الله تعالی قد علم ان الأمة ستختلف و تفترق، ثم دعا بصحیفة فأملی علیّ ما أراد أن یکتب فی الکتب و أشهد علی ذلك ثلاثة رهط: سلمان الفارسی و أباذر و المقداد، و سمّی من یشهد من ائمة الهدی الذین أمر المؤمنین بطاعتهم....»

۲- از ابان بن ابی عیاش نقل شده که گفت:

شنیدم حسن بن ابی الحسن گفت: شنیدم علی بن ابی طالب علیه السلام - سپس همان مطلب را که از علی علیه السلام می‌گوید شنیده بودم عیناً در بصره از عبدالله بن عباس که عامل حضرت بود، شنیدم - و گویا هر دو از یک دهان سخن می‌گویند و گویا هر دو از روی یک نسخه می‌خوانند و آنچه را یادم هست و حفظ کرده‌ام قول ابن عباس است و معنای یکی است [اگر اختلاف وجود داشته باشد در الفاظ است نه در مطلب] شنیدم که ابن عباس می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در همان بیماری که از دنیا رفت، فرمود: برایم کتف بیاورید تا برای شما نامه‌ای بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید. پس برخی از حاضران برخاستند کتف بیاورند، مردی از قریش او را منع کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله هذیان می‌گوید، پس پیامبر صلی الله علیه و آله شنید و غضب کرد و فرمود: شما اختلاف می‌کنید و حال اینک من زنده‌ام، همانا من اهل بیتم را آگاه نمودم به آنچه جبرئیل

از جانب خدا به من خبر داد. اینکه شما به زودی با آنها چه رفتاری می‌کنید.^۱

عن أبان بن أبی عیاش قال:

سمعت الحسن بن أبی الحسن قال: سمعت علی ابن أبی طالب علیه السلام ثم سمعته بعینه من عبدالله بن عباس بالبصرة و هو عامل علیها، فكأنما ینطقان بضم واحد و كأنما یقرآنه من نسخة واحدة، والذی عقلته و حفظته قول ابن عباس و المعنی واحد.. سمعته یقول: «ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال فی مرضه الذی قبض فیہ: ایتونی بکتف أکتب لکم کتاباً لا یضلون بعدی أبداً، فقام بعضهم لیأتی به فمنعه رجل من قریش و قال: إن رسول الله یهجّر، فسمعه رسول الله صلی الله علیه و آله فغضب و قال: إنکم تختلفون و أنا حی قد أعلمت أهل بیتی بما أخبرنی به جبرئیل عن رب العالمین أنکم ستعملون بهم...»

همچنین از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل است که فرمود:
در آن موقعی که بیماری پیامبر سنگین بود فرمود: یا علی چیزی بیاور تا در آن مطلبی بنویسم که بعد از من اتمم گمراه نشود، [علی علیه السلام گوید: من ترسیدم آن حضرت از دنیا برود، پس گفتم: کاغذ نزد من موجود است، پس همانطور که سر

۱. غایة المرام المقصد الثانی: ۵۹۸ والبحار: ۳۶: ۲۷۷ عن الغیبة للنعمانی كما تقدم فی

ذیل حدیث عبدالله بن عباس.

حضرت روی دست و بازوی من بود وصیت به نماز و زکات
و... تا وفات کرد.^۱

عن علی بن ابی طالب:

«إن رسول الله ﷺ لما ثقل قال: يا علي أتنتي بطبق
أكتب فيه ما لا تضلّ أمتي من بعدي قال: فخشيت أن
تسبقني نفسه فقلت: إني أحفظ ذراعاً من الصحيفة
قال: فكان رأسه بين ذراعي و عضدى فجعل يوصي
بالصلاة والزكاة.. حتى فاضت نفسه».

حدیث «قلم و دوات» به نقل از عبدالرحمن بن ابی بکر

از عبدالرحمن پسر ابوبکر نقل شده که گفت:

رسول خدا ﷺ فرمود: دوات و کتف برایم بیاورید تا برای
شما نامه‌ای بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید.^۲
عن عبدالرحمن بن ابی بکر عن رسول الله ﷺ قال:
«أتنتي بدواة و كتف اكتب لكم كتباً لا تضلوا بعده»

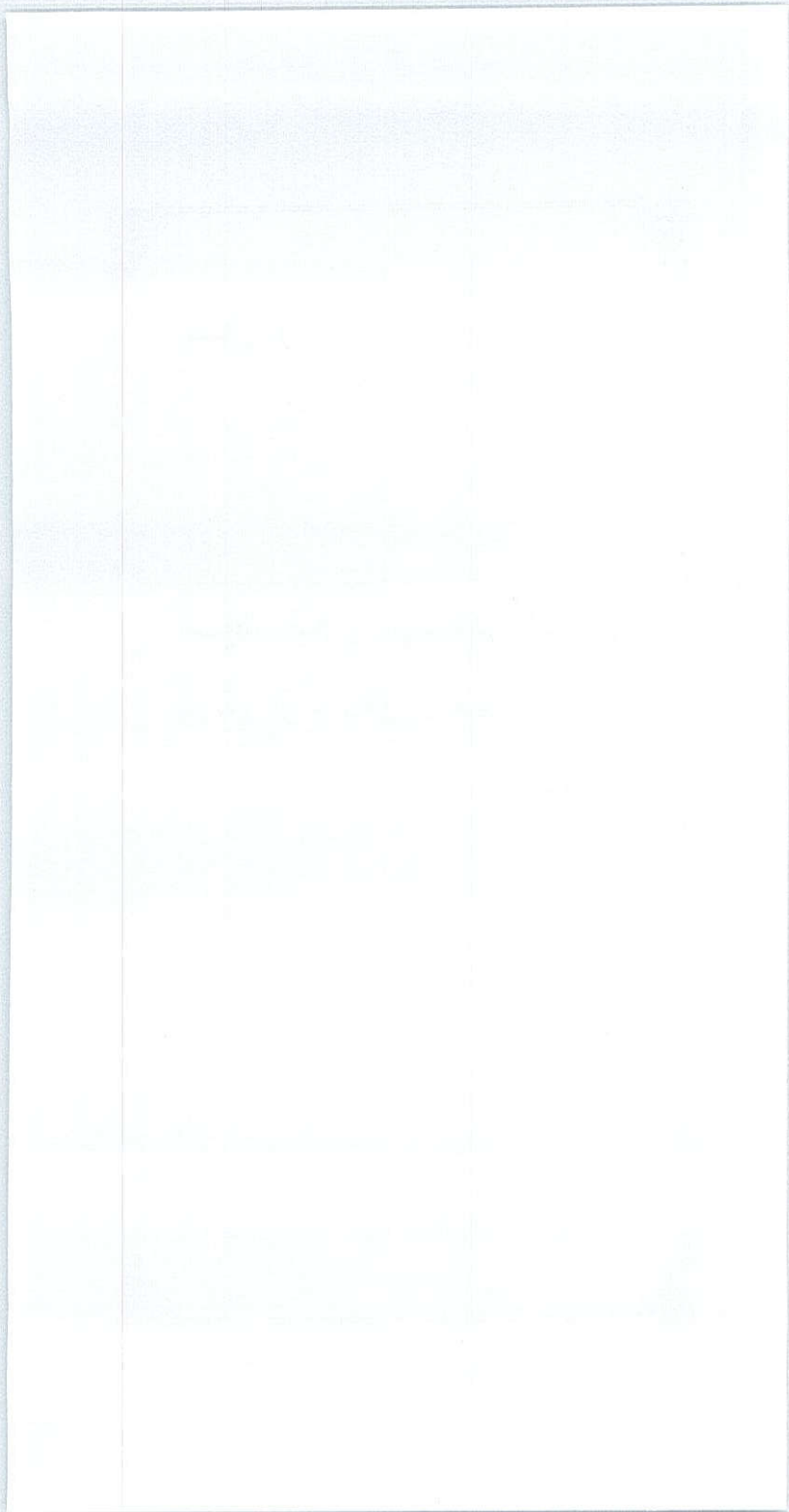


۱. الطبقات ۲ / ۲ ق ۳۷: ۲ و مسند أحمد ۱: ۹۰ و كنز العمال ۷: ۱۸۰ عن ابن سعد و ۹:
۱۲۰ عن مسند أحمد و البداية و النهاية ۵: ۲۳۸ و مسند علی: ۵۶ و مجمع الزوائد ۳
: ۶۳.

۲. الغدير ۵: ۳۲۹ عن ابن عساکر و مکاتیب، ص ۷۱۰.

بخش دوم

حدیث «قلم و دوات» در کتابهای
برخی از بزرگوران قدس‌الله‌اسرارهم



حدیث «قلم و دوات» در «بحار الأنوار»

علامه مجلسی رحمته الله در «بحار الأنوار»^۱ از کتاب «ارشاد» و «اعلام الوری»، نقل کرده که:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برایم قلم و کتف بیاورید تا برای شما نوشته ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید» پس از آن بی هوش شد، یکنفر از حاضران برخواست قلم و کتف بیاورد، عمر به وی گفت: برگرد، بدرستی که پیامبر صلی الله علیه و آله هذیان می گوید، «فقال له عمر: ارجع فانه یهجر»

در همین جلد، (ص ۴۷۲، ح ۲۱)، از مناقب ابن شهر آشوب از ابن بطه و طبری و مسلم و بخاری روایت را نقل کرده است.

در ص ۴۷۴ از «مجالس مفید»، همان مضمون را نقل کرده تا آنکه آورده است که: «و منهم من یقول ما قال عمر...».

۱. جلد ۲۲، ص ۴۶۸، باب وصیته عند قرب وفاته، ذیل حدیث ۱۹.

نیز در همین جلد، ص ۴۷۴، فرمود است:

«خبر دوات و کتف و منع عمر از آن با اختلاف الفاظی که دارد، تواتر معنوی دارد»^۱.

نیز در همین جلد از سلیم بن قیس نقل کرده که:

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: کتف برایم بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید، بعد از من اختلاف پیدا نکند» مردی از حاضرین گفت: بدرستی که رسول خدا ﷺ هذیان می‌گوید، پیامبر اکرم ﷺ غضب کرد و فرمود:

«می‌بینم با زنده بودن من با هم مخالفت می‌کنید پس چگونه خواهید بود بعد از مرگ من.»

[سلیم بن قیس گوید:] بعد که مجلس خلوت شد از ابن عباس سؤال کردم آن مرد که مانع شد، چه کسی بود؟ گفت: او عمر بود، [سلیم گوید] گفتم: راست می‌گویی من از علی رضی الله عنه و سلمان و اباذر و مقداد شنیدم که گفتند: آن مرد عمر بود.

نیز علامه مجلسی رحمته الله در جلد ۳۰ بحار الأنوار (باب ۲۳، ص ۵۲۹) فرموده است:

«طعن اول، آن چیزی است که عامه و خاصه روایت کرده‌اند. که پیامبر اکرم ﷺ در بیماریش خواست برای

۱. بیان اقوال خبر طلب رسول الله صلی علیه و آله الدواة و الکتف و منع عمر عن ذلك مع اختلاف ألفاظه متواتر بالمعنى و آورده البخاری و مسلم و غیرهما من محدثی العامه فی صحاحهم.

امت خود کاغذی بنویسد تا بعد از خودش گمراه نشوند و با یکدیگر اختلاف نکنند، پس قلم و کتف یا نحو آن را طلب کرد پس عمر از حاضر کردن آن منع نمود و گفت: او هذیان می‌گوید...».

نیز (در صفحه ۵۳۰ همین جلد) فرموده است:

در باب وصیت پیامبر ﷺ اخبار کثیری از طرق خاصه و عامه نقل کردیم و اینجا از باب تأیید، روایات دیگری ذکر می‌کنیم.

[پس از آن فرموده است:]

اما روایات عامه، پس بخاری در باب اخراج یهود از جزیره العرب و مسلم در کتاب الوصایا نقل کرده‌اند... [تا آخر روایت که قبلاً نقل شد].

و نیز (در صفحه ۵۳۱) از بخاری و (صفحه ۵۳۳) از مسلم همان مضمون را نقل کرده است.

در همین صفحه فرموده است:

در جامع الاصول اخبار را از بخاری و مسلم نقل کرده است.

نیز در همین صفحه فرموده است:

سید بن طاووس در کتاب «کشف الیقین» از کتاب «جمع بین صحیحین» از حافظ محمد بن ابی نصر الحمیدی این حدیث را نقل کرده است.

در صفحه ۵۳۴، روایت «قلم و دوات» را از رساله جابر بن

عبدالله انصاری «فی المتفق علیه من صحیح مسلم» نقل کرده است.

در صفحه ۵۳۷، فرموده است:

«قاضی القضاة» در مقام دفاع از عمر نسبت به این عمل او بر نیامده است، همچنین کثیری از عامه، مثل شارح «مقاصد» و غیر او پاسخی از این طعن نداده‌اند، ولی «قاضی عیاض مالکی» در کتاب «شفاء» این عمل عمر را به وجوه متعددی توجیه کرده است.

علامه مجلسی رحمته الله علیه پس از نقل توجیهاات قاضی عیاض (یعنی دفاعیات او از عمر) پاسخ یک‌یک آنها را داده است.

در صفحه ۵۵۴، همین جلد از ابن ابی الحدید، صحبت‌های ابن عباس و عمر را نقل کرده و آنرا مؤید مخالفت صریح عمر با پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده است.

در صفحه ۵۵۹ اعتذار ابن ابی الحدید از عمر را نقل کرده و پاسخ آنرا داده است.

در صفحه ۵۶۹ تا ۵۸۱، موارد اعتراضها و مخالفتهای عمر را با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نقل از کتب عامه بررسی و نقل کرده است و در پایان فرموده است:

کسی که در اخبار گذشته و غیر اینها دقت کند، علم پیدا می‌کند که رد عمر و مخالفت او با رسول خدا صلی الله علیه و آله و رفتار جفاگونه وی و بی‌حیایی او نسبت به آن حضرت مخصوص به آنچه در هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام

داده، نبوده است و منع او از وصیت رسول خدا ﷺ تازگی نداشته است، بلکه این رفتار و رد و جفا و بی حیایی او عادت و سیره و اخلاق او با پیامبر اکرم ﷺ بوده و رسول خدا ﷺ از او و غیر او از منافقین به جهت خوف بر اسلام چشم پوشی می کرده است، از جهت اینکه مبادا در صورت مقابله با آنها، از اطرافش پراکنده بشوند و به مقتضای خشونتشان در مقام مقابله برخیزند.

قال: «و من أمعن النظر فيما سبق من الأخبار و غيرها علم أن رد عمر على الرسول صلى الله عليه وآله و سلوكه مسلک الجفاء، و خلعه جلباب الحياء لم يكن مخصوصاً بما أقدم عليه في مرضه، و منعه عن الوصية لم يكن بدعاً منه، بل كان ذلك عادة له، و كان رسول الله يصفح عنه و عن غيره من المنافقين و غيرهم خوفاً على الاسلام، و اشفاقاً من أن ينفصوا عنه لو قابلهم، بمقتضى خشونتهم، و كافاهم بسوء صنيعهم.»

خلاصه اینکه، علامه مجلسی تنها در جلد ۳۰، از صفحه ۵۳۱ تا ۵۸۱ (جمعاً ۵۲ صفحه) در رابطه با حدیث قلم و کتف و مخالفت عمر با نوشتن پیامبر اکرم ﷺ بحث کرده و در پایان فرموده است:

از این حدیث معلوم می شود عده ای دیگر از اصحاب پیامبر ﷺ نیز با عمر بن خطاب همسو بوده و با امر پیامبر ﷺ مخالفت کردند.

حدیث «قلم و دوات» در «حق‌الیقین» علامه مجلسی

حدیث مزبور از متواترات است.

مناسب دیدم عین عبارت حق‌الیقین علامه مجلسی را که مورد قبول فقهای بزرگ در طول تاریخ - از زمان آن مرحوم تا زمان حاضر - بوده و هست در اینجا بیاورم و آن چنین است:

طعن اول در بیان حدیث «قلم و دوات» و اشباه آن و

این طعن مشتمل است بر چندین طعن:

«غزالی» و «محمد شهرستانی» و غیر ایشان از علمای عامه تصریح کرده‌اند که این اول فتنه و خلافتی بود که در اسلام بهم رسید و سببش عمر بود.

و «شهرستانی» در کتاب «ملل و نحل» گفته است: اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی به سجود آدم بود و اول خلافتی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم.

و این قصه از جمله متواترات است که خاصه و عامه روایت کرده‌اند و کسی آنرا انکار نکرده است.

«بخاری» با آن تعصب، در هفت موضع از صحیحش با اندک تفاوتی و «مسلم» و سایر محدثان بطرق بسیار روایت کرده‌اند و مضمون مشترک همه آن است که ابن عباس گفت: روز پنجشنبه و چه پنجشنبه، و آنقدر گریست که آب دیده اش سنگریزه‌ها را ترک کرد. و به

روایت دیگر: مانند مروارید قطرات عبرات بر گونه‌های رویش جاری بود. گفتند: کدام است روز پنجشنبه؟ گفت: شدید شد وجع و آزار رسول خدا ﷺ پس گفت: کتفی بیاورید. و به روایت دیگر گفت: کتف و دواتی یا لوح و دواتی بیاورید که نامه برای شما بنویسم که هرگز بعد از من گمراه نشوید. پس عمر گفت: «ان الرجل لیهجر» یعنی این مرد هذیان می‌گوید. و به روایت دیگر گفت: چه می‌شود این مرد را آیا هذیان می‌گوید، استفهام کنید چه می‌گوید؟ رسول خدا ﷺ هذیان می‌گوید.

و به روایت دیگر گفت: درد و بیماری بر او غالب شده است و نزد ما کتاب خدا هست، بس است ما را. ابن عباس گفت: پس اختلاف کردند و نزاع کردند و حال آنکه سزاوار نیست نزد پیامبر ﷺ نزاع کردن، و صداها بلند شد، بعضی گفتند: گفته، گفته رسول خدا ﷺ است و حاضر کنید دوات و قلم را، و بعضی گفتند: گفته، گفته عمر است نباید دوات و قلم را آورد، و نزاع بسیار شد. حضرت فرمود: برخیزید از نزد من و بیرون روید سزاوار نیست نزد من نزاع کردن، پس ابن عباس گفت: مصیبت و تمام مصیبت وقتی بود که حائل و مانع شدند میان رسول خدا ﷺ و نوشتن آن نامه که می‌خواست بنویسد برای اختلاف و صداها که بلند کردند.

و در «جامع الاصول» نیز این احادیث را به همین نحو و زیاده از «صحیح بخاری» و «مسلم» روایت کرده است و «قاضی عیاض» که از فضلالی مشهور ایشان است در

کتاب «شفا» از این مبسوط‌تر و شنیع‌تر روایت کرده است. [تا اینکه فرموده است:] ابن ابی‌الحدید از ابن عباس روایت کرده است که گفت:

من در راه شام با عمر بودم روزی دیدم که بر شتر سوار است و تنها می‌رود، من از پی او رفتم، گفت: ای پسر عباس! من شکایت می‌کنم به تو از پسر عمت، یعنی علی علیه السلام. سؤال کردم از او که با من بیاید قبول نکرد، و همیشه او را با خود غضبناک می‌یابم، تو چه گمان داری؟ غضب و خشم او از چه جهت است؟

گفتم: تو هم سببش را می‌دانی، گفت: گمان دارم غضب او برای فوت خلافت است از او، گفتم: سببش همین است. او چنین می‌داند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خلافت را از برای او می‌خواست، گفت: هرگاه خدا نخواست که به او برسد خواست پیغمبر صلی الله علیه و آله چه فایده خواهد کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله امری را خواست و خدا غیر آن را خواست، مگر هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست می‌شد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست که عم او ابوطالب مسلمان شود، چون خدا نخواست نشد. پس ابن ابی‌الحدید گفته است: در روایت دیگر چنین است که عمر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست در مرض موت خود از برای خلافت او را (علی علیه السلام را) ذکر کند پس مانع شدم او را از ترس فتنه و از برای آنکه امر اسلام پراکنده نشود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دانست آنچه در نفس من بود و نگفت، و خدا آنچه مقدر کرده بود شد.

و همچنین روایت کرده است از ابن عباس که گفت: من داخل

شدم بر عمر در ایام خلافتش و از برای او یک صاع خرما بر روی حصیری ریخته بودند و می‌خورد، مرا تکلیف کرد یک دانه برداشتم و همه را خورد و سبوی آبی در پیش او گذاشته بودند برداشت و بیاشامید و تکیه کرد بر بالش و حمد خدا بجای آورد پس گفت: از کجا می‌آیی ای عبدالله؟
گفتم: از مسجد، گفت: پسر عمت را در چه حال گذاشتی؟
گمان کردم عبدالله جعفر را می‌گوید، گفتم: با همسالان خود بازی می‌کنند، گفت: او را نمی‌گویم، بزرگ شما اهل بیت را می‌گویم.

گفتم: در نخلستان مشغول آب کشیدن بود و قرآن تلاوت می‌کرد، گفت: ای عبدالله تو را سوگند می‌دهم که خونهای اشتران بر تو لازم باشد اگر کتمان کنی، که آیا در نفس او از ادعای خلافت چیزی مانده است؟ گفتم: بلی، گفت: آیا گمان می‌کند که رسول خدا ﷺ نص بر خلافت او کرده است؟ گفتم: بلی، و زیاده بر این هم بگویم، از پدرم پرسیدم از آنچه او دعوی می‌کند، پدرم گفت: راست می‌گوید.

عمر گفت: از رسول خدا (علیه السلام) در حق او گاهی سخن گفته می‌شد که اثبات حجتی نمی‌کرد و قطع عذری نمی‌نمود، یعنی صریح نبود و گاهی از جهت محبتی که با او داشت می‌خواست میل از حق بسوی باطل در باب او بکند، و در مرض موت خواست تصریح به اسم او کند و من منع کردم او را از این، از برای شفقت بر امت و محافظت اسلام. و به حق کعبه سوگند که قریش هرگز بر او اتفاق نخواهد کرد و اگر او خلافت را بگیرد [مردم]

آبادیها بر او در اطراف زمین شورش خواهند کرد، پس رسول خدا ﷺ دانست که من یافتم که او چه در خاطر دارد، ساکت شد و تصریح به اسم او نکرد، پس خدا جاری کرد آنچه مقدر شده بود.

تا اینجا روایات ابن ابی الحدید بود.

ای طالب حق و یقین از این روایت معلوم شد که از اول تا آخر رسول خدا ﷺ می خواست امیرالمؤمنین علیه السلام را تعیین کند و می فرموده است. و این منافق مانع و ساعی در ابطال آن بود و معلوم شد که او خود را از خدا و رسول صلی الله علیه و آله آگاه تر می دانسته به مصالح امت ...

[علامه مجلسی رحمته الله علیه پس از آن فرموده است:]

چون بر کیفیت این قضیه مطلع شدی و اخبار متفق علیه بین الفریقین را شنیدی، اکنون بیان کنم که از این مقدمه کفر و نفاق و خطای او به چندین جهت لازم می آید.

اول آنکه: نسبت هجر و هذیان به حضرت رسول صلی الله علیه و آله داده است.

دوم آنکه: سخن را به این نحو ادا کردن متضمن نهایت بی ادبی و بی حیایی است که دلیل کفر و نفاق است.

سوم آنکه: رد حکم الهی کرد، که در چندین موضع فرموده است: (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول...)

چهارم آنکه: در روایت ابن ابی الحدید که گذشت، عمر خود اعتراف کرد که حضرت رسول در آن وقت خواست که تصریح به اسم علی کند و من مانع شدم...
پنجم آنکه: آن حضرت را آزار و به غضب آورد...

ششم آنکه: در قول و حسبنا کتاب الله چندین خطا کرده است...

«کفایة الموحدين» و حديث «دوات و قلم»

در «کفایة الموحدين»^۱ در رابطه با حديث «دوات و قلم» چنین آمده است:

از جمله مطاعن عمر که از مسلمات طرفین است در حین وفات رسول خدا ﷺ است که امر به احضار کتف و دوات نموده تا از برای امت خود کتابی بنویسد تا بعد از او گمراه نشوند، و عمر منع نمود از احضار کتف و دوات، و گفت: «ان رسول الله يهجر حسبنا كتاب الله» چنانکه «مسلم» در «صحيح» خود نقل نموده و «بخاری» نیز در «صحيح» خود در هفت موضوع حديث مذکور را نقل نموده و در بعضی از مواضع از کتاب «صحيح مسلم» و «بخاری» از ابن عباس چنین روايت کرده اند که گفته بود: «يوم الخميس و ما يوم الخميس» و آنقدر گریه کرد که زمین از اشک او تر شد، راوی سؤال کرد که یابن عباس چه چیز است يوم خميس؟ گفت:

چون مرض بر رسول خدا ﷺ مستولی شد امر فرمود به احضار دوات و کتف و فرمود: بنویسم برای شما کتاب که هرگز به ضلالت و گمراهی نیفتید، پس بعضی از حاضرین

۱. جلد سوم، ص ۶۶، مطاعن خلیفه ثانی.

خلفای سه گانه به سفارشات صریح رسول خدا ﷺ عمل نکرده‌اند، با دلیل صریح اشاره کنید - چنین نوشته است:

مواردی که خلفای سه گانه به دستورات رسول الله ﷺ عمل نکرده‌اند، بیش از آن است که شماره شود، برای شما داستان مصیبت روز پنجشنبه کافی است، زیرا این داستان از مشهورترین داستانها و بزرگترین مصیبتها است، این داستان را صاحبان صحاح و اصحاب سنن و همه نویسندگان تاریخ نوشته‌اند. برای شما داستانی که بخاری در باب (قول المریض قوموا عنی) نقل نموده است...

مرحوم سیدنا رضی الله عنه روایت را آورده و پس از آن فرموده است: در صدور و صحیح بودن این حدیث تردیدی وجود ندارد و بخاری این حدیث را در چند مورد از صحیح خود نقل کرده و مسلم نیز در صحیح خود نقل نموده است، و أحمد در مسند خود و سایر اصحاب سنن و اخبار نقل نموده و در آن تصرف کرده‌اند...

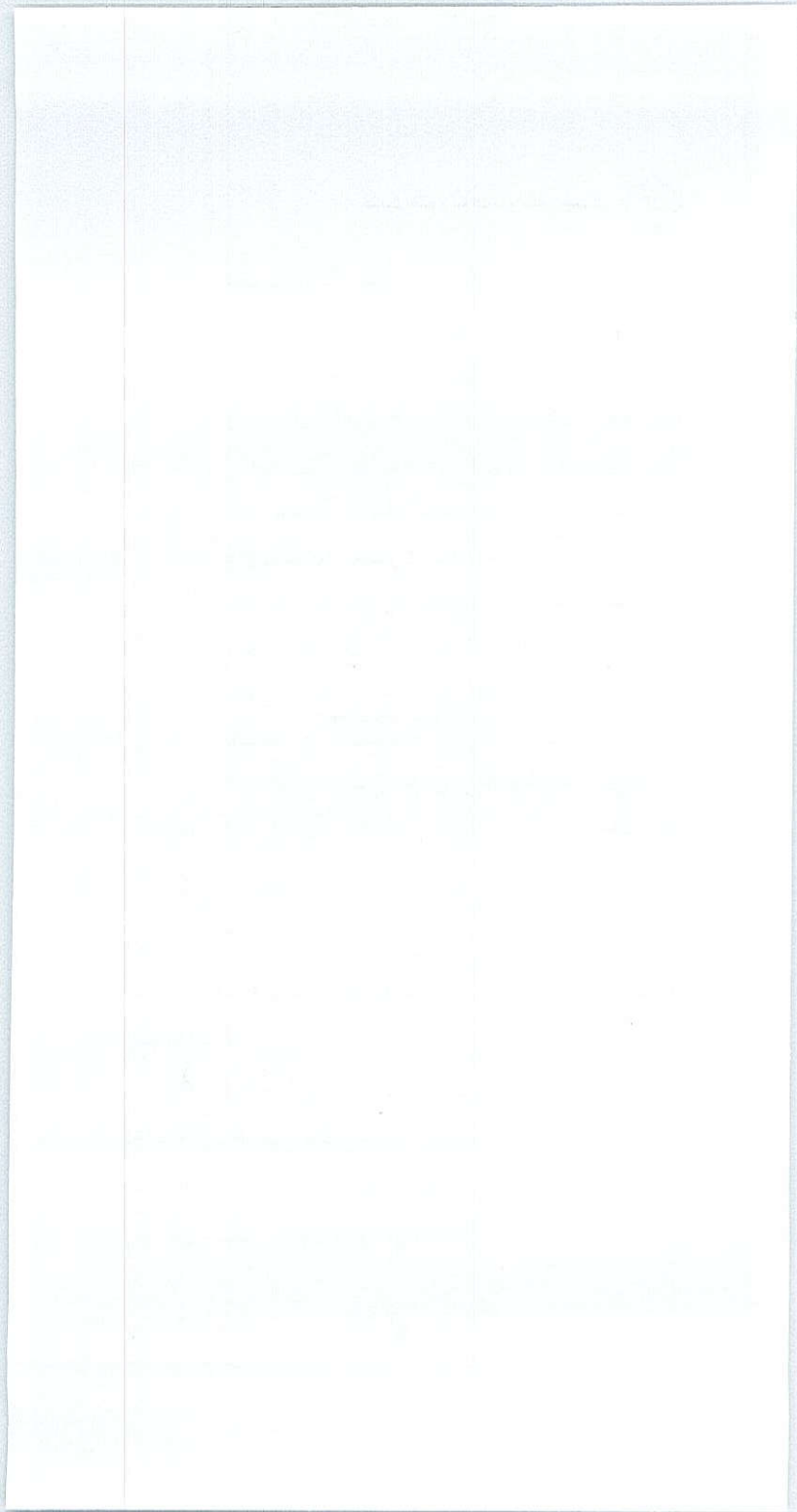
[تا آنکه فرموده است:] کسی که در کتابهای صحاح، در باره مصیبت رحلت رسول خدا ﷺ دقت کند می‌داند اول کسی که گفت: رسول خدا ﷺ هذیان می‌گوید عمر بود... آن مرحوم در ادامه، خطاب به استاد الأزرهر فرموده است: شما ببینید که اطرافیان رسول خدا ﷺ به دستورش عمل نمی‌کنند و اگر عمل کرده بودند از گمراهی در امان بودند. و ای کاش! به عمل نکردن قناعت می‌کردند و فرموده آن

حضرت را منکر نمی‌شدند و بگویند کتاب خدا برای ما کافی است. و گویا رسول خدا ﷺ موقعیت کتاب خدا در بین آنان نمی‌داند و یا اینکه آنان از خواص کتاب خدا و فوائد آن آگاه‌ترند. و ای کاش! به این کارها اکتفا کرده بودند و رسول خدا ﷺ را در مقابل چشم خود در آن حال که در بستر مرگ افتاده متهم به هذیان گفتن نمی‌کردند، و با این کلمه با آن حضرت خداحافظی نمی‌کردند. گویا این عده که به عقیده خود به کتاب خدا قناعت می‌کنند، صدای قرآن را در شب و روز در مجالس خود نشنیده‌اند که می‌گوید: «هر چه رسول خدا ﷺ دستور داد آن را بگیرید و هر چه منع کرد، از آن صرف نظر نمایید.»

﴿ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فاتھوا﴾
(حشر / ۷)

مرحوم سیدالشهدا در نامه ۸۷ عذرهایی را که استاد الأزهَر مصر، برای گفته عمر، نوشته، پاسخ داده است. و سرانجام، استاد الأزهَر، حرف مرحوم سید را پذیرفته و آن را تمام دانسته است.

جالب توجه اینکه: صدور و صحت حدیث «قلم و دوات» نزد طرفین قطعی بوده و از این جهت هیچ تردیدی نداشته‌اند، نیز اینکه گوینده آن جمله، عمر بن خطاب بوده، نزد آنان مسلم و بدون شبهه بوده است.



بخش سوم

قضیه شوم
«قلم و دوات»

قضیه شوم مخالفت با «قلم و دوات»

قضیه‌ای است که برخلاف آیات و شئون نبوت بوده است.

۱- گفتن «ان الرجل یهجر» (این مرد هذیان می‌گوید) ردّ

قول خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

خداوند متعال فرموده است:

﴿و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع﴾ (سوره نساء / ۶۴)

﴿و من یطع الرسول فقد اطاع الله﴾ (سوره نساء / ۸۰)

﴿و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحى﴾ (سوره نجم / ۴۰)

﴿ان اتبع الا ما یوحى الی﴾ (سوره انعام / ۵۰)

﴿انما اتبع ما یوحى الی﴾ (سوره اعراف / ۲۰۳)

﴿یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما

یحییکم﴾ (سوره انفال / ۲۴)

﴿فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم

لا یجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت و یسلموا تسلیماً﴾ (سوره

نساء / ۶۵)

و غیر اینها از آیات شریفه.

۲- گفتن: «ان الرجل يهجر» و یا کلماتی شبیه آن، به معنای این است که فرموده رسول خدا ﷺ - العیاذ بالله - بی اعتبار و بی ارزش است، هذیان است، و چنین تعبیری علاوه بر اینکه رد رسول الله ﷺ و بر خلاف آیات بالا است هتک و توهین به آن حضرت نیز می‌باشد، خصوصاً در حضور بزرگان بنی هاشم و صحابه که در مجلس حضور داشتند.

۳- در حضور پیامبر ﷺ صدا بلند کردن و جنجال و نزاع نمودن مخالفت کردن با این آیه شریفه است:

﴿يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي و لا تجهروا له بالقول كجهر بعضكم بعضاً ان تحبط اعمالكم و انتم لا تشعرون﴾ (سوره حجرات / ۲)

نیز عمل نکردن به این آیه است:

﴿ان الذين يغضون اصواتهم عند رسول الله أولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى لهم مغفرة و أجر عظیم﴾

(حجرات / ۳)

۴- در حضور پیامبر ﷺ آن گونه سخن گفتن و آن حضرت را به هذیان‌گویی متهم کردن از مصادیق بارز اذیت و دل‌تنگ نمودن رسول الله ﷺ است.

پیامبر اکرم ﷺ بطوری آزرده شد که فرمود: «قوموا عنی» «برخیزید» یا فرمود: «لا ینبغی عندی التنازع» «نزد من نزاع کردن شایسته نیست».

در نقلی دیگر است که: پیامبر ﷺ غضب کرد و از نوشتن صرف نظر نمود، (فغضب رسول الله ﷺ و ترکها).
در روایتی که خود عمر نقل کرده، آمده است که پیامبر فرمود: «این زنها از شما بهترند» «هن خیر منکم» و این کلمات حاکی از شدت ناراحتی و اذیت روحی پیامبر ﷺ می باشد. و در قرآن آمده است:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (سوره توبه / ۶۱)
﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾ (سوره احزاب / ۵۷)

۵- در خانه پیامبر و در حضور آن حضرت و بزرگان بنی هاشم و صحابه، با زنان پیامبر ﷺ - که ام المؤمنین نیز می باشند - آن گونه سخن گفتن و آنها را با آن لحن تحقیر آمیز مخاطب قرار دادن و آوردن مثل رایج «إنکن صواحبه» و به این وسیله آنان را ساکت نمودن، برای شخص غیور واقعاً غیر قابل تحمل است. و گوینده آن باید کاملاً بی شخصیت و بسیار بی حیا و جسور باشد تا در چنان موقعیتی به خود اجازه آن گونه صحبت کردن بدهد.

۶- گفتن «حسبنا کتاب الله» رد صریح سنت و دستورهای پیامبر ﷺ است، بی ارزش جلوه دادن و بی اعتنایی به کلمات و احادیث پیامبر اکرم ﷺ است.
معنا و برگشت این جمله، اعلان بی نیازی از احادیث

پیامبر ﷺ است.

معنای جمله «حسینا کتاب الله» این است که گوینده می‌خواهد بگوید: من می‌دانم کتاب خدا برای مسلمانان کفایت می‌کند، ولی پیامبر ﷺ - العیاذ باللہ - به آن توجه ندارد.

معنای این جمله این است که: مسلمانان با وجود کتاب خدا نیاز به نوشته پیامبر ﷺ ندارند و گمراه نمی‌شوند و فرموده رسول خدا ﷺ «کاغذ بیاورید تا بنویسم که هرگز گمراه نشوید» لغو و خطا و بی‌محتوا است.

معنای «حسینا کتاب الله» این است که: مسلمانان برای فهم اصول و فروع دین و مسائل نماز و سایر عبادات، نیاز به سنت پیامبر ﷺ ندارند و قرآن جواب گوی همه چیز است، برای فهم مسائل و اجزاء و شرایط عبادات، برای فهم مسائل معاملات، از تجارت گرفته تا حدود و دیات، نیاز به سنت پیامبر ﷺ ندارند و قرآن همه را کفایت می‌کند، برای فهم اخلاقیات و مسائل اجتماعی، سیاسی و حکومتی، نیاز به روایات و احادیث پیامبر ﷺ نیست و قرآن همه را روشن می‌کند.

و حال اینکه خداوند متعال فرموده است: ﴿و انزلنا الیک

الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم﴾ (سوره نحل / ۴۴)

آری گویا آیه مبارکه ﴿و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما

نهایم عنه فانتهوا ﴿ (سوره حشر / ۱)

حتی به گوش گوینده آن جمله، نخورده و از آن اطلاع نداشته است.

۷- از همه زشت تر و شرم آورتر اینکه: در خانه پیامبر ﷺ و در حضور دختر و همسران و بزرگان فامیل آن حضرت و در جمع صحابه که به عنوان عیادت یا وداع، گرد بستر آن بزرگوار نشسته اند، با کمال بی حیایی نسبت «هجر» به ساحت مقدس رسول الله ﷺ می دهد و نه تنها شئون نبوت را رعایت نمی کند، که حرمت حاضران در خانه را نیز منظور نمی دارد، یا للعجب!

چشم باز و گوش باز و این عمی

حیرتم از چشم بندی خدا

گویا ذره ای ادب، اخلاق، انسانیت و شعور، در وجود گوینده آن کلمه، وجود نداشته است.

گویا بگوشش نخورده که خداوند سبحان فرموده است:

﴿انه لقلول رسول کریم ذی قوه عند ذی العرش مکین مطاع

ثم امین و ما صاحبکم بمجنون﴾ (سوره تکویر / ۱۹)

آری ﴿ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم

غشاوة﴾ (سوره بقره / ۷)

گوینده آن جمله شوم چه کسی بوده است؟

در تمام روایات، بجز عمر بن خطاب، از شخص دیگری نام برده نشده است که در حضور پیامبر ﷺ سخنی گفته باشد و نگذارد رسول خدا ﷺ نامه ای را که می‌خواست بنویسد.

در روایات، تنها نام عمر آمده که گفت: «ان الرجل يهجر» تنها نام عمر آمده که گفت: «اگر رسول خدا ﷺ بمیرد، چه کسی شهرهای فلان را فتح می‌کند؟»

تنها نام عمر آمده است که در پاسخ زنان پیامبر ﷺ که گفتند: «آنچه رسول خدا ﷺ می‌طلبد بیاورید» گفت: «إنكن صواحبه».

خلاصه از مجموع روایات و کلمات بر می‌آید که عمر بن خطاب در آن ماجرای خلاف قرآن و خلاف شرع و خلاف عرف، صد در صد دخالت داشته و سرچشمه همه اختلافات و نزاعها و جنگها و ریخته شدن خونها او و حرف او بوده است. سید بن طاووس - قدس‌الله روحه - در کتاب «الطرائف» فرموده است:

از اعظم حوادث که برای مسلمانان اتفاق افتاده این است که همه آنان گواهی داده‌اند که پیامبرشان ﷺ هنگام وفات، خواست نامه‌ای بنویسد که بعد از آن گمراه نشوند و تمام مسلمانان شهادت داده‌اند که عمر بن خطاب سبب منع پیامبر ﷺ از نوشتن آن نامه گردید، عمر سبب گمراه

شدن گمراه شدگان امت پیامبر ﷺ شد، عمر سبب اختلاف مسلمانان و ریخته شدن خون و تلف اموال...
گردید...!

آیت الله میانجی - قدس الله روحه - در «مکاتیب الرسول ﷺ»
(ج ۳، ص ۷۴۲) فرموده است:

نزد اهل تسنن، شک و شبهه نیست که گوینده «ان الرجل
یهجر» عمر بن خطاب بوده است.
ادله و شواهد اینکه گوینده آن جمله شوم و القا کننده
شبهه، عمر بن خطاب بوده است - نه دیگری - بسیار است که
به برخی از آنها اشاره می کنم.

ادله اینکه گوینده، عمر بوده است

۱- در روایات «قلم و دوات» یا صریحاً نام عمر برده شده
یا کسانی که روایات را نقل کرده اند، گفته اند: گوینده، عمر
بوده است.

در (صحیح بخاری^۲، باب کتابه العلم، ص ۲۵، ح، ۱۱۴)،
جمله: قال عمر: «ان النبی ﷺ غلبه الوجد و عندنا کتاب الله
حسینا»، آمده است.

در کتاب المرض، ص ۱۰۰۴، باب قول المريض: قوموا

۱. بحار الانوار، ج ۳۰، ط بیروت، ص ۵۳۴.

۲. چاپ دارالسلام، ریاض: چاپ دوم.

عنی، ح ۵۶۶۹) «فقال عمر: ان النبی قد غلب علیه الوجع» آمده است.

در کتاب «الاعتصام بالکتاب و السنة»، باب کراهیتة الاختلاف، ص ۱۲۶۶، ح ۷۳۶۶، «فقال عمر ان النبی قد غلب علیه الوجع» آمده است.

در «صحیح مسلم»، کتاب الوصیه، ص ۷۲۷، باب: ترک الوصیه لمن لیس له شیء یوصی فیہ، ح ۱۶۳۷، (۲۳) «فقال عمر: ان رسول الله قد غلب علیه الوجع و عندکم القرآن...» آمده است.

فتح الباری (۱۸۵)، و عمدة القاری (۲: ۱۷۰) و (۲۵: ۷۶) و طبقات (۲: ۳۶ و ۳۷) و ابن سبأ (۷۹ و ۸۰) و بحار الأنوار (ج ۲۲: ۴۶۸) و مصنف عبدالرزاق (۵: ۴۳۸) و مسند احمد (۱: ۳۳۵) و (۳۳۶) و ارشاد مفید (۸۷) و شفاء قاضی عیاض (۲: ۴۳۲) و خفاجی در شرحش (۴: ۲۷۷)، و قاری در حاشیه اش (۲۷۸) و ابن ابی الحدید (۲: ۵۵، و ۶: ۵۱) و غیبة نعمانی (۸۱) تصریح کرده اند که گوینده عمر بوده است.^۱

نیز ابن منظور در «اللسان» و ابن اثیر در «النهاية» در واژه «هجر» و حلبی در «السیرة» گفته اند: گوینده آن کلمه، عمر بوده است.

۱. مکاتیب الرسول ﷺ، ج ۳، ص ۷۲۲.

یعنی: در برخی روایات که: «قال رجل» یا «قالوا یهجر» یا «فقال رجل غلبه الوجع» و امثال این عبارات آمده است، گفته‌اند مراد همه این عبارات این است که گوینده، عمر بوده است.^۱

ابن حجر در «فتح الباری» (۸: ۱۰۱) و غیر او گفته‌اند: نسبت هذیان به پیامبر ﷺ دادن، خلاف عصمت آن حضرت است، خلاف اعتقاد به نبوت و رسالت رسول خدا ﷺ است.

لذا ناچار شده‌اند این جمله را تأویل و توجیه کنند تا عمر را از زشتی و شناعة خارج نمایند، و گفته‌اند:

عمر قصد اخبار نداشته و نخواستسته است خبر دهد که پیامبر ﷺ هذیان می‌گوید، بلکه غرض او استفهام حقیقی یا انکاری بوده است.

ابن منظور گفته است: این توجیه بهترین توجیه است. ابن ابی الحدید در مقام دفاع و اعتذار از عمر گفته است: اخلاق عمر ذاتاً خشن بوده و حرفهای نسنجیده و احمقانه و جاهلانه میزده است، به طوری که شنونده، از حرفهای او معنایی می‌فهمیده که مقصود او نبوده است، و از همین باب است جمله‌ای را که هنگام بیماری پیامبر ﷺ گفت، و معاذالله که او معنای ظاهر کلامش را قصد کرده باشد، بلکه او آن جمله را در آن هنگام، به

مقتضای خشونت غریزی و طبیعی خود بر زبان جاری کرد و خودش را حفظ نکرد.^۱

همچنین از دلایل اینکه گوینده آن جمله شوم عمر بوده، این روایت است:

ابن ابی الحدید از ابن عباس نقل کرده که گفت:

من با عمر بن خطاب به شام سفر کردیم، یکی از روزها که خلوت بود و من و او به تنهایی می‌رفتیم، به من گفت: ای پسر عباس! از پسر عمت (علی علیه السلام) گله و شکایت دارم، از او خواستم همراه من بیاید ولی [اعتنا نکرد] و نیامد و همیشه او را غضب آلود و ناراحت می‌بینم، به نظر تو علت این امر چیست؟ گفتم: بطور حتم تو خود علت ناراحتی او را می‌دانی، گفت: او را از جهت فوت خلافت، غضب آلود می‌بینم، گفتم: همینطور است، باور او این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خلافت را برای او خواست.

عمر گفت: ای پسر عباس، رسول خدا صلی الله علیه و آله خلافت را برای او می‌خواست ولی وقتی خدا نخواهد چه می‌شود کرد؟ [گاهی] رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود که چیزی را می‌خواست ولی خدا غیر آن را می‌خواست، پس خواست خدا واقع می‌شد و خواست پیامبر صلی الله علیه و آله واقع نمی‌شد، مگر هر چه را پیامبر صلی الله علیه و آله اراده می‌کرد واقع می‌شد؟ او می‌خواست عمویش مسلمان شود ولی خدا نخواست و نشد.^۲

۱. بحارالانوار، ط بیروت، ج ۳۰، باب ۲۳، ص ۵۵۴.

۲. بحارالانوار، ط بیروت، ج ۳۰، باب ۲۳، ص ۵۵۴، به نقل از شرح نهج، ۲: ۷۸-۷۹.

ابن ابی الحدید گوید: ابن عباس معنای این خبر را به غیر این عبارت نیز نقل کرده و آن چنین است:

عمر گفت: رسول خدا ﷺ در بیماری اش می خواست علی را برای خلافت یاد کند، (تعیین کند) من آن حضرت را از این تصمیم باز داشتم، بجهت خوف از فتنه و به منظور پیشرفت اسلام، پس رسول خدا ﷺ به آنچه در نفس من بود متوجه شد و از بردن نام علی خودداری کرد و خدانمی خواهد مگر واقع شدن آنچه را مقدر کرده است «و ابی الله الا امضاء ما حتم».

همچنین ابن ابی الحدید از ابن عباس نقل کرده که گفت:

در اول خلافت عمر وارد بر او شدم، ظرفی از خرما نزد او بود و می خورد، از من خواست خرما بخورم، من یکدانه خرما خوردم، عمر پس از خوردن خرما از ظرف آبی که نزد او بود نوشید و حمد خدا نمود و تکیه زد، پس از آن رو به من کرد و گفت: از کجا آمدی؟

گفتم: از مسجد، گفت: پسر عمت در چه حال است؟ چه می کند؟

[ابن عباس گوید: اگمان کردم مقصود او عبدالله بن جعفر است، لذا گفتم: او با همسالانش بازی می کند.

گفت: غرض من او نیست، بلکه سؤال من از بزرگ شما اهل بیت است.

گفتم: آن حضرت در نخلستانهای فلان، برای آب دادن نخلها با دلو آب می کشد و قرآن می خواند.

گفت: ای عبدالله، خون شترها بر گردن تو، اگر این مطلب را که از تو می‌پرسم کتمان کنی [او را قسم داد که راستش را بگوید] آیا هنوز علی علیه السلام به فکر خلافت است؟
گفتم: آری.

گفت: آیا گمان می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را برای خلافت نصب کرده است؟

گفتم: آری، و برایت بیش از این بگویم، من از پدرم [عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله] از آنچه در نظر علی علیه السلام است، پرسیدم؟ پدرم گفت: علی علیه السلام راست می‌گوید.

عمر گفت: همانا در نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی وجود داشت ولی اثبات حجت نمی‌کند و قاطع عذر نمی‌باشد، گاهی پیامبر صلی الله علیه و آله در امر خلافت، به علی علیه السلام تمایل پیدا می‌کرد، «و لقد کان یزیغ فی امره و قناتما»^۱ سپس عمر گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگامی که بیمار بود اراده کرد، نام علی علیه السلام را صریحاً ببرد ولی من آن حضرت را از این عمل منع کردم، بخاطر دلسوزی و ترس بر اسلام، بخاطر حفظ اسلام، [سپس گفت:] بخدای کعبه هرگز قریش با علی علیه السلام اجتماع و همراهی نمی‌کردند و اگر علی علیه السلام ولی و رهبر مسلمانان می‌شد؛ اعراب از اطراف، بر او می‌شوریدند، و

۱. «یزیغ» به معنای «خروج از حق و تمایل باطنی به باطل» است و گویا عمر خواسته است بگوید: پیامبر صلی الله علیه و آله بخاطر محبت به علی علیه السلام از حق به باطل تمایل پیدا می‌کرد و من مانع وقوع آن شدم، (به بحار الانوار، ط بیروت، ج ۳۰، ص ۵۵۶، مراجعه شود)

پیامبر ﷺ آگاه شد که آنچه در ذهن آن حضرت است، دانسته‌ام، لذا از بردن نام «علی» خودداری کرد و خدا نمی‌خواهد مگر آنچه را حتم و مقدر کرده است.

ابن ابی‌الحدید، در پایان این روایت گفته است:

این خیر را احمد بن ابی‌طاهر، صاحب کتاب بغداد در کتابش مسنداً نقل کرده است.^۱



۱. بحار الانوار، ط بیروت، ج ۳۰، باب ۳۲، ص ۵۵۶، به نقل از شرح نهج، ۱۲: ۲۱.



بخش چهارم

پیامبر اکرم ﷺ

چه می خواست بنویسد؟

و چرا ننوشت؟



اما اینکه پیامبر ﷺ می‌خواست چه مطلبی بنویسد؟ ظاهراً واضح است و برای حاضرانِ گردِ بستر آن حضرت آشکار بود که می‌خواهد برای بار آخر، راجع به امر خلافت و امامت حضرت امیرالمؤمنین علیؑ چیزی بنویسد. زیرا حاضران توجه داشتند که موقعیت حالی پیامبر ﷺ و در پی داستان غدیر خم - که حدود دو ماه قبل از آن اتفاق افتاده - و با توجه به اهمیت امر خلافت و امامت، و از سویی، تخلف سران صحابه، خصوصاً ابوبکر و عمر از سپاه اسامه^۱

۱. داستان سپاه اسامه چنین بوده است که: روز ۲۶ صفر سال یازدهم هجری، رسول خدا ﷺ فرمان آماده باش برای جنگ با روم را صادر کرد و روز ۲۷ صفر اسامه ابن زید را طلبید و به وی فرمود: با سمت فرماندهی سپاه، به جایی که پدرت در آنجا شهید شد، حرکت کن و با آنان جهاد نما.

صبح ۲۸ صفر بیماری بر پیامبر ﷺ عارض شد و صبح روز ۲۹ صفر پیامبر ﷺ در حالی که از جهت بیماری سرش را بسته بود، پرچم جنگ را با دست مبارک خود بست و به دست اسامه داد، اسامه پرچم بدست، از مدینه خارج گردید و در یک فرسخی مدینه اردوگاه زد، سران مهاجر و انصار دعوت شدند که در این جنگ شرکت نمایند، ابوبکر، عمر، سعد و قاص و...

ایجاب می‌کند که رسول خدا ﷺ آنچه را در مناسبت‌های مختلف راجع به خلافت حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام بطور شفاهی تذکر داده بود، در آن لحظه حساس، همان موضوع را یادآور شده و بنویسد تا مخالفان نتوانند کار شکنی و مخالفت کنند. خصوصاً که می‌دانستند سیره عقلا بر این است که هرگاه انسان آثار مرگ خود را مشاهده و حس نماید، وصیت شفاهی می‌کند و چنانچه احساس کند وصایای زبانی و شفاهی او در معرض مخالفت و نادیده قرار گرفتن باشد، وصایای خود را با نوشتن و گرفتن شهود تثبیت و محکم می‌نماید.

می‌دانستند که هرگاه انسان نشانه‌های مرگ خود را مشاهده می‌کند، شخص مورد اعتمادی را تعیین می‌نماید تا بجای او، امور افراد تحت تکفلش را اداره کند و آنان را سرپرستی کند و در گرفتاریها و حوادث و مشکلات، مرجع و ملاذ آنها باشد.

می‌دانستند، هر مقدار مسؤلیت شخص سنگین‌تر و افراد تحت تکفلش فراوان‌تر و جهات منافع و مضارشان زیادتر باشد، وصیت کردن و تعیین وصی، لازم‌تر و ترک آن قبیح‌تر

→ ولی لشکر حرکت نکرد و افراد، از لشکرگاه مرتب به مدینه رفت و آمد می‌کردند و ابوبکر و عمر در مسجد و در خانه پیامبر و کنار بستر رسول الله ﷺ حاضر می‌شدند و اوضاع را زیر نظر داشتند تا داستان قلم و دوات به وقوع پیوست. (آدرس در صفحه ۱۴ گذشت).

می‌باشد.

می‌دانستند که مسئولیت امت اسلام و شؤون مسلمانان بر عهده پیامبر ﷺ است و آن حضرت رحمة للعالمین می‌باشد و یقیناً امت اسلام را که همچون فرزندان آن بزرگوار می‌باشند بدون هادی و راهنما نمی‌گذارد.

می‌دانستند که وقتی امت خود را امر به وصیت می‌کند و بر آن تأکید می‌فرماید یقیناً خودش بدون وصیت رحلت نمی‌کند.

خلاصه با توجه به لزوم وصیت و با توجه به اهمیت نصب ولی و امام برای رهبری و هدایت امت و دفاع از منافع و مضار آنان، مسلم و مبرهن بود که پیامبر ﷺ در ساعات آخر عمر می‌خواهد برای چندمین بار و با نوشتن نامه، وصی و جانشین و امام امت را تعیین و نصب فرماید.

ولی با توجه به آنچه اتفاق افتاد، معلوم گردید که ابوبکر و عمر، از پیش، زمینه مخالفت را فراهم نموده و در آن مجلس نیز، هنگامی که احساس کردند که رسول خدا ﷺ چه مطلبی را می‌خواهد بنویسد، رسماً وارد میدان شدند، و عمر با گفتن «ان الرجل یهجر» القای شبهه کرد و از نوشتن نامه و تعیین امام و خلیفه جلوگیری کرد.

همان‌گونه که قبلاً نقل کردم، ابن ابی الحدید از قول خود عمر نقل کرده است که:

رسول خدا ﷺ خواست علیؑ را برای خلافت نام
ببرد ولی من مانع شدم.

چرا پیامبر اکرم ﷺ نامه را ننوشت؟

چه شد که پیامبر ﷺ از تصمیمش صرف نظر فرمود؟ و
آن امر بسیار مهم و با ارزش را ترک کرد؟ با اینکه می‌توانست
ولو با اِعمال نفوذ، یا با اصرار کسانی که در آن مجلس،
مخالف عمر و همدستانش بودند، به هر ترتیبی که هست،
نامه را بنویسد؟

ظاهراً علت اصلی آن، سخن زشت و ناگهانی کسی بود که
القای شبهه کرد و گفت: «ان الرجل يهجر».
البته عبارات دیگر که در روایات آمده است تماماً به
همین معنا برمی‌گردد.^۱ و هر انسان منصف و بدون غرض و
تعصب می‌فهمد که دست متعصبین و هواپرستان، عبارت

۱. زیرا عبارات و الفاظ دیگر که آورده‌اند چنین است:

«ان النبي ﷺ غلبه الوجد و عندنا كتاب الله حسينا»

«ان النبي ﷺ يهجر»

«فقام بعض من حضر يلتمس دواة و كتباً فقال عمر: إرجع فإنه يهجر»

«فقال رجل منهم: ان رسول الله ﷺ يهجر»

«فقال عمر كلمة معناها ان الوجد قد غلب على رسول الله ﷺ»

«ان رسول الله ﷺ يهجر»

«ان الرجل ليهجر»

«هجر رسول الله ﷺ» و «ما له أهجر استفهوه» و «ما شأنه أهجر استفهوه» و «هجر

هجر استفهوه».

اصلی روایت را تحریف و نقل به معنا کرده تا به خیال واهی خودشان، موقعیت «خیالی» و کرامت «موهوم» گوینده را حفظ و دامن آلوده او را از ننگ و عار این ماجرا، تطهیر نمایند.

چون پس از آنکه این جمله شوم و ناپسند و شبهه‌انگیز گفته شد و پیامبر ﷺ آنرا شنید، مصلحت را در آن دید که نامه را ننویسد و از آن صرف نظر نماید، زیرا اگر نامه را می‌نوشت - با توجه به شبهه‌ای که القاء کردند - خاصیتی نداشت، عمر و همدستانش می‌گفتند: این نامه در حالی نوشته شده که پیامبر ﷺ از جهت مشاعر، سالم نبوده است و به آن ترتیب اثر نمی‌دادند.^۱

به علاوه، چنانچه نوشته می‌شد، اختلاف و بحثهای تازه‌ای رخ می‌داد که آیا - العیاذ بالله - رسول خدا ﷺ هذیان گفته یا هذیان نگفته! آیا نامه‌ای که در آن حال، املا و نوشته شده است، اعتبار و حجیت دارد یا ندارد؟ و چنانچه فرضاً با

۱. این نکته از برخی روایات ابن عباس نیز استفاده می‌شود. وی گفته است:

«یکی از افراد که نزد پیامبر ﷺ بود گفت که: پیامبر هذیان می‌گوید.

پس از آن به رسول خدا ﷺ عرض شد: آنچه خواستید برای شما نیاوریم؟

آن حضرت فرمود: «أو بعد ماذا؟» بعد از این سخنی که گفته شد دیگر نوشتن چه

فایده؟»

«فقال بعض من كان عند نبي الله ﷺ ليهجر قال: فقل له: ألا نأتيك بما طلبت،

قال: أو بعد ماذا؟»

(طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۴۲، طبع بیروت، نقل از عبدالله بن سبا، طبع

بیروت، جزء اول، ص ۸۲).

اعمال نفوذ، یا با اصرار عده‌ای از حاضران، نوشته می‌شد، معلوم بود که مخالفان، آنرا معتبر ندانسته و به آن عمل نخواهند کرد، بلکه چه بسا بر لجاجت و نسبت دادن هذیان، اصرار می‌نمودند و باب طعن بر رسول خدا ﷺ را می‌گشودند، و اختلاف تازه‌ای به راه می‌انداختند و سرانجام گوینده آن کلام شوم و همدستانش در صدد اثبات آن نسبت بر می‌آمدند و برای اثبات مدعای خود، داستانهای تازه‌ای می‌ساختند و به هر قیمتی می‌شد، حرف خود را بر کرسی مراد می‌نشانند، همان گونه که مقابل چشمان پیامبر ﷺ چنین کردند و «اکثروا اللغظ» با زیاد کردن جنجال و نزاع از نوشتن نامه در حضور مهاجر و انصار جلوگیری نمودند.

از سویی پیامبر ﷺ می‌دید که علی رضی الله عنه و پیروانش تسلیم هستند و نسبت به مضمون نامه بحث و اختلافی ندارند و چنانچه نوشته نشود برای آنان ضرر و مشکلی پیش نخواهد آمد، لذا مصلحت کامل را در آن دید که از نوشتن نامه بطور کلی صرف نظر نماید و مخالفان را با جمله «قوموا عنی» از خانه خود اخراج کند، و این لکه ننگ را برای ابد بر چهره زشت آنان ثبت نماید.

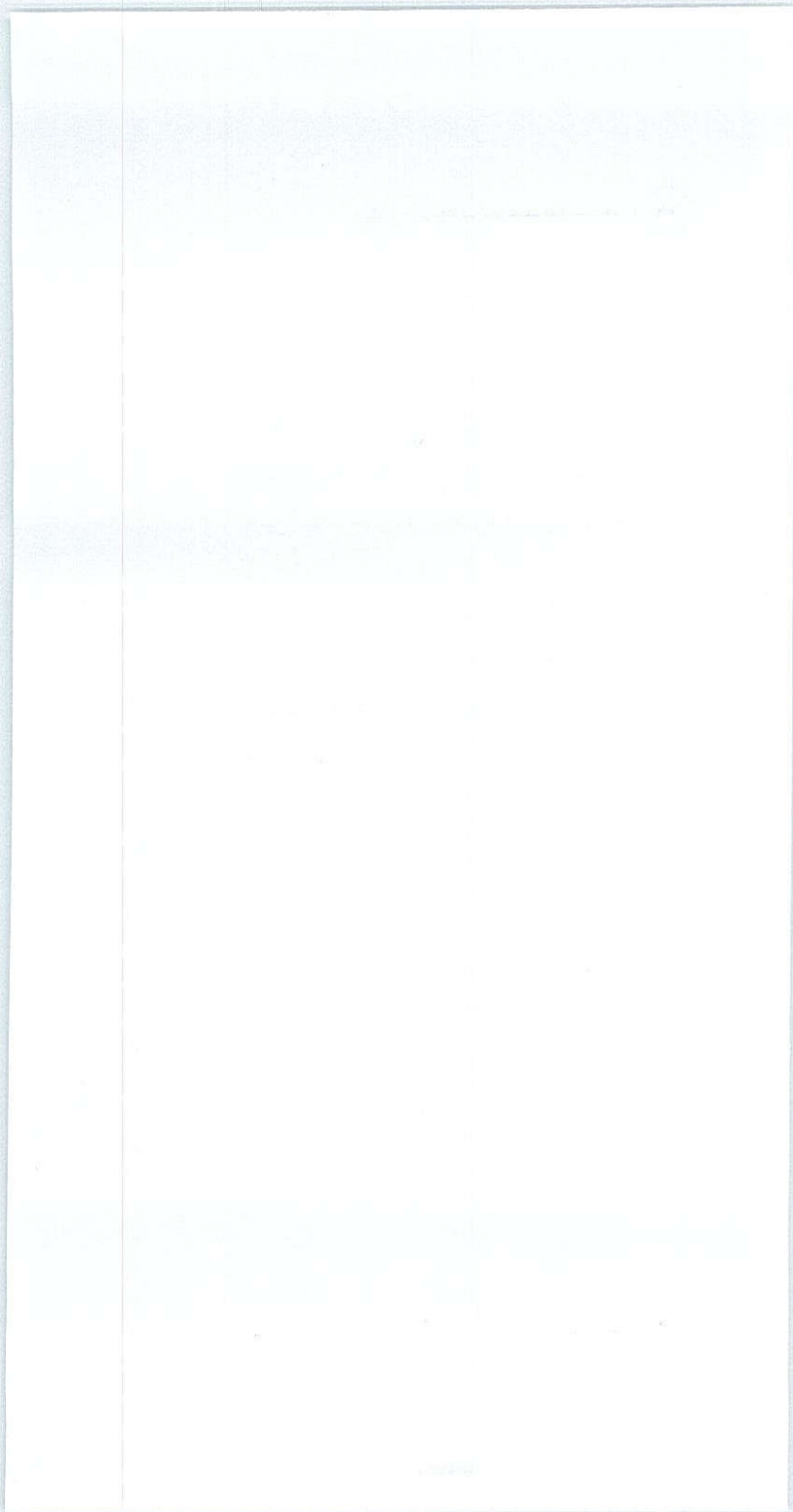
سید ابن طاووس (قدس الله روحه) فرموده است:

بر فرض که آنها در حال پیامبرشان شک داشتند و گمان می‌کردند که آن حضرت از روی اختلال فکری - العیاذ بالله - طلب کاغذ و نوشتن نموده است، ولی چه می‌شد

اگر به پیامبرشان اذن می‌دادند و می‌گذارند، کاغذی آورده و نوشته شود، سپس ملاحظه می‌کردند، چنانچه صحیح بود به آن عمل می‌کردند و اگر چیز نامناسبی بوده که عمر گفت، آنرا نادیده و پنهان می‌کردند، همان‌گونه که اخلاق و عادت دلسوزان، با بزرگان و محترمین خود چنین است و جایز نبود بگذارند پیامبرشان از دنیا برود و این آرزو در دلش بماند، و از ناحیه آنها نتواند به این خواسته‌اش برسد و حال اینکه آن حضور و آن اجتماع، آخرین دیدارشان با پیامبر بود. جلسه وداعشان با آن حضرت بود، هنگامی بود که نیاز به تحصیل رضایت و خوشنودی آن بزرگوار را داشتند.^۱



۱. مکاتیب الرسول ﷺ، ج ۳، ص ۷۳۱ به نقل از الطرائف.

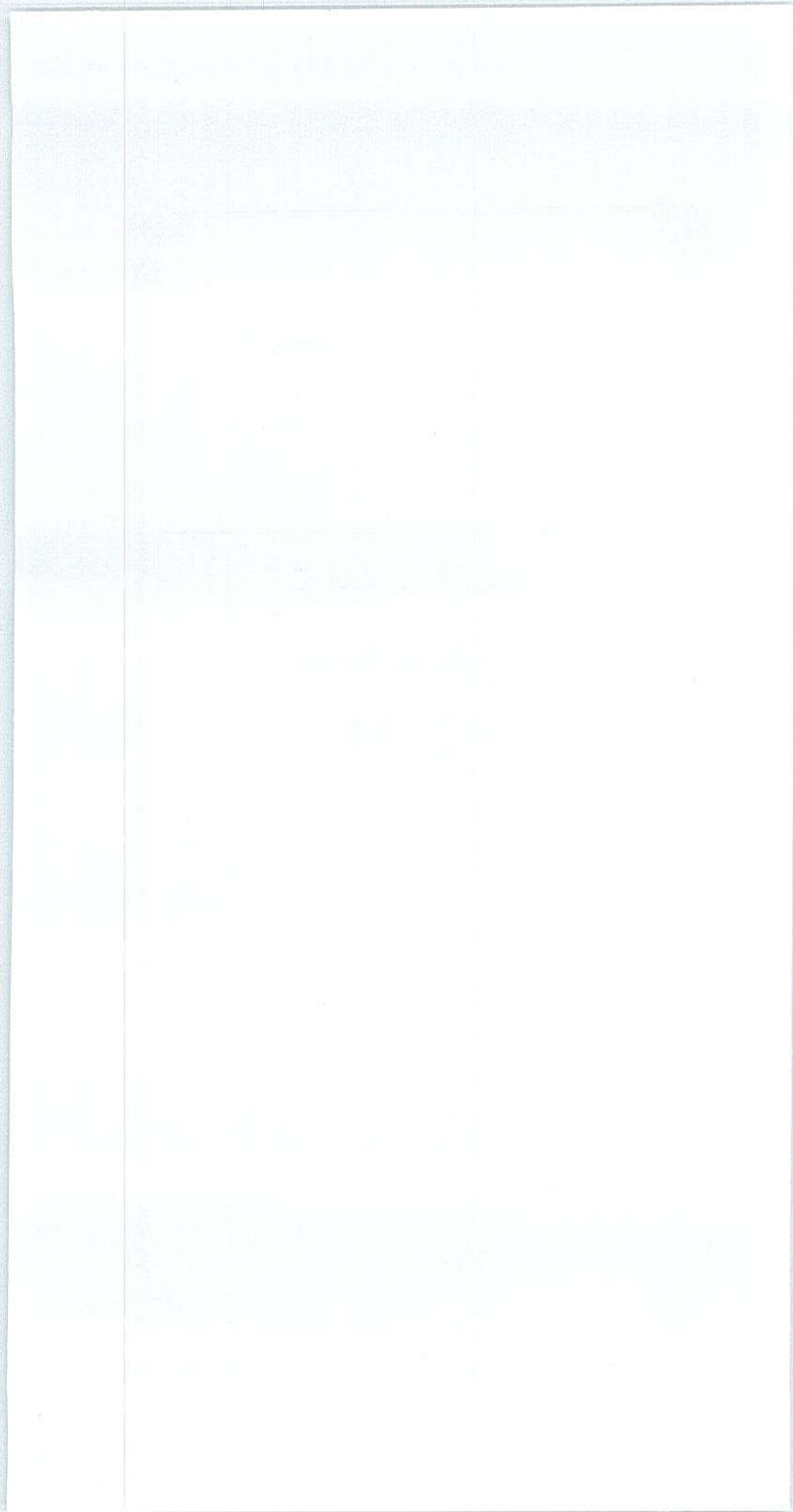


بخش پنجم

توجیه مخالفت عمر

با پیامبر اکرم ﷺ

و پاسخ ما



همانگونه که قبلاً اشاره کردم عده‌ای از راویان و دانشمندان اهل تسنن، به منظور حفظ کرامت و شخصیت (خیالی) گوینده جمله «ان رسول الله ﷺ یهجر» و به قصد تطهیر دامن آلوده آن مرد جسور، از زشتی این عار و ننگ، اقدام به تحریف، یا توجیه روایت نموده‌اند.

برخی از آنان نیز اظهار تعجب و تأسف نموده که عمر چگونه جرأت کرده است چنین لفظی را به زبان جاری کند و به همین مقدار اکتفا کرده و گذشته‌اند.^۱

بعضی از آنان فقط روایت را نقل کرده و به طور کلی سکوت کرده‌اند.^۲

۱. مثل قطب الدین که عبارت و کلمات او را در باورقی ص ۹ همین جزوه آوردم.

۲. مثل قاضی القضاة در سنن و شارح مقاصد و غیره، بحار، ج ۳۰، ص ۵۳۷.

اکنون اعتذارها و پاسخ ما

۱) برخی از دانشمندان اهل تسنن در صدد توجیه مخالفت عمر برآمده و گفته‌اند: «عمر می‌خواست به این وسیله خستگی املای نامه را در حال بیماری پیامبر ﷺ از عهده ایشان بردارد».

پاسخ: املای نامه، آن هم شاید چند کلمه، موجب خستگی نیست و منافاتی با استراحت ندارد، بلکه وقتی نوشته می‌شد سبب آرامش خاطر پیامبر ﷺ می‌شد، زیرا آن حضرت به خواسته‌اش رسیده بود، به علاوه، امر پیامبر ﷺ واجب‌الاطاعه است و در هر حال، هر دستوری بدهد باید اطاعت کنند و سرپیچی و مخالفت با آن جایز نیست و معصیت است، در قرآن کریم است که:

﴿و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضى الله و رسوله امراً أن يكون لهم الخيرة من امرهم و من يعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلالاً مبيناً﴾ (سوره احزاب / ۳۶)
مرد و زن مؤمن در مقابل دستور خدا و رسولش اراده و اختیاری ندارند و هر که نافرمانی خدا و رسولش را نماید، پس همانا در گمراهی آشکاری است).

۲) بعضی عذر خواسته‌اند به اینکه: «عمر ترسید، پیامبر ﷺ دستوراتی بنویسد که مسلمانان از انجام آن عاجز باشند و در اثر عمل نکردن به آن عقوبت شوند».

معنای این اعتذار این است که: عمر نسبت به امت مهربانتر از پیامبر ﷺ بود، معنای آن این است که پیامبر ممکن است دستورات حرجی به امتش بدهد و بر خلاف آیه ﴿ما جعل علیکم فی الدین من حرج﴾ (سوره حج / ۷۸) چیزی بنویسد.

پاسخ: دستورات حرجی با جمله پیامبر ﷺ سازگار نیست، زیرا حضرت فرمود: «چیزی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید» نیز پیامبر ﷺ جایی برای بیان احکام نمی فرمود کاغذ و دوات بیاورید تا دستوری را بگویم و بنویسید.

پس با این قرائن معلوم می شود که حضرت بنای نوشتن احکام نداشته تا چه رسد به احکام حرجی، مضافاً بر اینکه اگر فرضاً دستور حرجی یا غیر مقدور نوشته می شد، افراد عاجز و غیر قادر به مقتضای آیه ﴿ما جعل علیکم فی الدین من حرج﴾ و آیه ﴿لا یكلف الله نفساً الا وسعها﴾ (سوره بقره / ۲۸) و آیه ﴿یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر﴾ (سوره بقره / ۱۸۵) استثنا می شدند و در اثر عمل نکردن گرفتار عقوبت نمی شدند.

۳ برخی گفته اند: عمر صلاح را در این دید که «بیاوردن کاغذ و دوات مناسبتر و بهتر است».

پاسخ: این عذر واقعاً مضحک و تعجب آور است. رسول

خدا ﷺ امر به آوردن دوات و کاغذ می‌کند، آن هم برای نوشتن چیزی که مسلمانان از گمراهی در امان باشند، ولی عمر صلاح می‌داند نیاورند و نوشته صورت نگیرد، صلاح‌دید عمر بر امر پیامبر ﷺ مقدم می‌شود!

۴ بعضی مخالفت عمر را توجیه کرده‌اند به اینکه: «شاید عمر از منافقین می‌ترسید که در صحت نامهٔ پیامبر ﷺ - اگر نوشته شود - اشکال کنند و بگویند: در حال بیماری نوشته شده و حجیت ندارد، و سرانجام سبب اختلاف و آشوب شود.

پاسخ: بر فرض صحت این ادعا (که عمر از منافقین ترسید) آیا ترس، مسقطِ تکلیف است، آیا به محض اینکه شاید چنین و چنان شود، انسان می‌تواند با امر رسول خدا ﷺ مخالفت کند؟ آیا آیات شریفه‌ای که امر به اطاعت خدا و رسول خدا فرموده است، با این احتمال‌ها نادیده گرفته می‌شود؟

به علاوه فرمودهٔ رسول خدا ﷺ «چیزی بنویسم که بعد از این از گمراهی در امان بمانید» صریح در این است که این نامه، مسلمانان را بیمه می‌کند و از گمراهی در امان می‌مانند، پس چگونه ممکن است و به چه جرأت جایز است گفته شود: این نامه سبب اختلاف و آشوب می‌شود، آن هم اختلاف و آشوب که رأس همهٔ ناامنی‌های مسلمانان است.

۵ برخی دیگر از عذرخواهان گفته‌اند: عمر معنای کلام پیامبر ﷺ را نفهمید و ندانست که غرض آن حضرت آن است که چیزی بنویسد که عموم مسلمانان برای همیشه از گمراهی در امان بمانند، بلکه گمان کرد نظر آن حضرت، خصوصاً حاضران است، و چون می‌دانست که حاضران گردِ بستر پیامبر ﷺ هرگز بر گمراهی اجتماع نمی‌کنند - چه نامه نوشته شود یا نشود - لذا از آوردن کاغذ و دوات ممانعت کرد.

پاسخ : اولاً، آیا می‌توان ادعا کرد که عمر از فهم کلمات عادی پیامبر ﷺ محروم بوده و معنای آن را درک نمی‌کرده است.

ثانیاً، پیامبر ﷺ می‌دانست حتی حاضران گردِ بسترش از اختلاف و گمراهی در امان نیستند، و شاهد آن، اختلاف آنها در همان جلسه و در حضور پیامبر ﷺ است، و شاهد دیگر، اختلاف آنها پس از رحلت آن حضرت در سقیفه است که (به نقل بخاری) خود عمر از آشوبهای سقیفه خبر داده است.^۱

ثالثاً، گر چه عمر از پیامبر ﷺ شنیده بود که: «امت من بر گمراهی و بر خطا اجتماع نمی‌کنند» ولی چگونه در ذهن عمر خطور نکرد که - وقتی رسول خدا ﷺ در آن لحظه

۱. صحیح بخاری، کتاب الحدود، ص ۱۰۷۶، باب ۳۱: رجم الحبلی فی الزنا، ح ۶۸۳۰. ضمناً در چرا؟ چرا؟ ج ۲، ص ۶۰، قسمتی از این حدیث را آورده‌ام.

حساس و ساعات آخر عمرش، کاغذ و قلم طلب می‌کند و هدف از نوشتن را گمراه نشدن امتش بیان می‌فرماید. آن حضرت می‌ترسید امتش بر گمراهی اجتماع کنند؟ به علاوه اگر سبب مخالفت عمر اشتباه او در فهم مراد پیامبر ﷺ بود، آن حضرت او را آگاه می‌کرد و هرگز آنان را با جمله (قوموا عنی) (برخیزید) مخاطب قرار نمی‌داد. زیرا رسول خدا ﷺ فوق این امور بود که به محض نفهمی عمر، آن جمله را بفرماید و امر کند که از خانه‌اش بیرون روند.

۶ بعضی گفته‌اند: عمر برای مصالحی که در نظر داشت مخالفت کرد و خداوند مصالح را به او الهام نمود و این امر از کرامات او می‌باشد.

پاسخ: لازمه این ادعا و این توجیه این است که کار صحیح را عمر انجام داد، نه پیامبر که چنان دستوری را صادر فرمود، لازمه این ادعا این است که الهام عمر از وحی بر رسول خدا ﷺ ترجیح داشته و باید رعایت می‌شد و مفساد این ادعا و التزام به آن بر هیچ عاقلی پوشیده نیست. بر هیچ مسلمانی پوشیده نیست، لازمه این مطلب (العیاذ بالله) تقدم الهام‌ها بر وحی‌های رسول امین است و زشتی این حرف بر احدی مخفی نیست.

۷ بعضی ماجرا را چنین توجیه کرده‌اند که: رسول

خدا ﷺ که دستور داد: «دوات و کاغذ بیاورید» شاید قصد نوشتن چیزی نداشت بلکه مقصودش فقط امتحان حاضران بود.

پاسخ: آنچه مسلم و مورد اتفاق است این است که این قضیه هنگام رحلت پیامبر اتفاق افتاد و طبق این توجیه، سؤال این است که هنگامی که آن حضرت در بستر مرگ است، آیا وقت امتحان است؟

به علاوه اگر امر پیامبر ﷺ برای امتحان بود میبایستی عمر بگوید این امر الزامی نیست، و به این عنوان از آوردن دوات و کاغذ ممانعت می کرد، نه اینکه بگوید: «پیامبر ﷺ هذیان می گوید.»

آری آنچه مسلم است آن است که در حال احتضار، وقت اعلان خطر و هنگام اتمام حجت است. هنگام وصیت به مطالب مهم و خیر خواهانه و ارشاد و هدایت است.

مضافاً بر اینکه، آیا پیامبر ﷺ در تمام دوران صحت و سلامتش فرصت امتحان پیدا نکرد و اکنون که لحظه آخر عمرش می باشد می خواهد حاضران را امتحان کند؟ آیا امر امتحانی نیاز به جمله «لن تضلوا بعده» دارد؟

آیا معنای «لن تضلوا بعده» این نیست که اگر دوات و کاغذ بیاورید و بنویسم، پس از آن گمراه نمی شوید؟
آیا خبر دادن رسول خدا ﷺ به این مطلب فقط برای

امتحان بود؟ آیا توجیه یه اینکه امر آن حضرت برای امتحان بود، مستلزم این نیست که پیامبر ﷺ دروغ گفته و اینکه فرموده است: «بعد از نوشتن نامه هرگز گمراه نمی شوید» لغوگویی و کذب است؟ (العیاذبالله)

اگر امر برای امتحان بود، آیا مناسب بود آنان را با جمله «قوموا عنی» (برخیزید، بروید) از نزد خود دور کند؟ آیا این جمله حاکی از شدت ناراحتی آن حضرت نیست؟ آیا این ناراحتی دلیل نیست که امر آن حضرت برای وجوب بوده و ردّ و طرد آنها بخاطر مخالفت آنان با امر و جویی و عصیانشان بوده است؟

با اندک تأمل، مطلب واضح و پاسخها روشن است، بلی ﴿و من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور﴾ (سوره نور / ۴۰)

۸ برخی از آنان در مقام اعتذار گفته‌اند: امر به آوردن کاغذ و دوات، برای استحباب یا اباحه بوده است نه برای وجوب و پیامبر ﷺ در مقام مشورت با حاضران بوده است، لذا مخالفت جایز است، و اینکه عمر مخالفت کرد به جهت این بود که او می‌دانست مسلمانان در فهم مصالح عمومی، مشکلی ندارند و خودشان می‌توانند مشکلات را حل کنند و خدا به عمر الهام می‌نمود و او سعی می‌کرد از ناراحتی پیامبر جلوگیری کند، زیرا اگر نامه را در حضور مردم املاء می‌فرمود، ناراحت می‌شد. و خلاصه اینکه از طرف خدا به

عمر الهام شد که نیاوردن دوات و قلم بهتر است.

پاسخ: اولاً، امر، ظاهر در وجوب است مگر قرینه‌ای بر خلاف موجود باشد، ثانیاً، اگر امر برای استحباب یا اباحه بود، چرا عمر گفت: «ان الرجل ینهجر» و بجای این تعبیر رکیک، چرا نگفت امر پیامبر ﷺ برای وجوب نیست و لازم الإطاعة نمی‌باشد؟

ثالثاً، در عبارت پیامبر ﷺ قرینه بر وجوب وجود داشت و آن جمله «لن تضلوا بعده» است، زیرا از این جمله همه فهمیدند که امر برای وجوب می‌باشد و از سویی از بدیهیات است که کوشش در عملی و راهی که سبب ایمنی مسلمانان از گمراهی است - با قدرت بر آن - بر همه و خصوصاً بر پیامبر اکرم ﷺ واجب است، و امر آن حضرت که فرمود: (برخیزید) دلیل است بر اینکه امرش برای وجوب بوده نه استحباب یا اباحه.

۹ برخی گفته‌اند: عمر ترسید پیامبر ﷺ در آن حال بیماری چیزی بنویسد و به مطلبی تصریح کند و در نتیجه پس از آن راه اظهار نظر بر مسلمانان بسته شود و دچار مشکلاتی بشوند، لذا عمر مخالفت کرد.

پاسخ: آیا بسته شدن راه اظهار نظر، در برابر خواست و اراده و امر پیامبر ﷺ، مجوز مخالفت با پیامبر ﷺ می‌شود؟ آیا با احتمال اینکه شاید مشکلی پیش آید، می‌توان امر

رسول خدا را معصیت نمود؟ آیا پیامبر ﷺ به این جهت توجه نداشت و عمر توجه داشت؟

❶ برخی گفته‌اند، اینکه عمر گفت: «حسبنا کتاب الله» (کتاب خدا برای ما کافی است) به خاطر توجه او به این آیات بوده است:

﴿و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء﴾ (سوره نحل ۸۹)
و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان‌گر همه چیز است.

﴿الیوم اکلمت لکم دینکم﴾ (سوره مائده، ۳)
امروز دین شما را تکمیل کردم.

و عمر با وجود قرآن و با توجه به این دو آیه، از گمراه نشدن مسلمانان مطمئن بوده و نظرش این بوده است که خدا دین را برای همه مردم تکمیل و نعمت را بر تمام مسلمانان تمام فرموده است. لذا دیگر نیازی به نوشته پیامبر ﷺ نمی‌باشد.

پاسخ: آری، در قرآن از هیچ چیز فروگذار نشده است و قرآن بیان‌گر همه چیز است، اما آیا مبین نمی‌خواهد؟ آیا تکمیل دین به این معنا است که مردم پس از آن در فهم آیات و در احکام دین نیاز به عالم ندارند؟ آیا نیازی به رجوع به اهل خبره و کارشناس و پرسش از ایشان نیست؟ اگر چنین

است باید بگویند بعد از نزول این آیه، مسلمانان حتی دیگر نیازی به رجوع به پیامبر ﷺ نیز نداشتند. و اگر چنین است پس امر پیامبر ﷺ به اینکه «دوات و کاغذ بیاورید تا بنویسم که گمراه نشوید» (العیاذ باللہ) بی مورد و بر خلاف دو آیه مزبور بوده است.

گذشته از این، حدیث ثقلین را که خود اهل تسنن نقل کرده و حکم به صحت آن نموده‌اند، چگونه توجیه می‌کنند؟

آیا طبق این حدیث، پیامبر ﷺ مسلمانان را ارجاع به کتاب و عترت نداده است؟

آیا مسلمانان از سنت پیامبر و از عترت آن حضرت، با وجود قرآن، بی نیاز می‌باشند؟

به علاوه، اگر با وجود کتاب خدا، مسلمانان نیازی به دستور پیامبر ﷺ نداشتند، پس باید ملتزم شوند که دستور پیامبر ﷺ به اینکه «کاغذ و دوات بیاورید تا بنویسم» لغو و بی فایده بوده است. و لازمه لغو بودن این دستور، همان هذیان گفتن می‌شود.

برخی گفته‌اند: جمله «حسبنا کتاب الله» را عمر در رد آن کسانی گفت که با او نزاع می‌کردند، و ردّ بر پیامبر ﷺ

۱. حدیث ثقلین را در جلد دوم (چرا؟ چرا؟) از کتب اهل سنت با مدارک معتبر نزد آنان و با آدرس دقیق آن، آورده‌ام.

نبوده است.

پاسخ: عمر این جمله را پیش از اینکه نزاع و اختلاف شروع شود گفته است. و روایت (بخاری) در (باب کتاب‌العلم) (ح ۱۱۴) و روایت او در (باب قول المريض قوموا عني) (ح ۵۶۶۹) صریح در این است که نزاع حاضران پس از گفته عمر شروع شد. بنابراین، توجیه مزبور از جهات متعدد بی وجه و غیر قابل قبول است.

۱۲ برخی گفته‌اند: عمر با توجه به حدیث ثقلین، با آوردن دوات و کاغذ مخالفت کرد، چون از پیامبر ﷺ شنیده بود که مسلمانان را به کتاب خدا و عترتش ارجاع داده است، و با وجود آن دو، نیازی به نوشته پیامبر نمی‌باشد.

پاسخ: اگر دلیل حرف عمر، حدیث ثقلین بوده است، چرا نگفت «حسبنا کتاب الله و عتره رسول الله»؟ و چرا فقط «کتاب الله» را ذکر کرد؟ چرا به عترت تمسک نکرد؟ چرا هنوز جنازه پیامبر ﷺ دفن نشده بود با سرعت به سوی سقیفه رفتند و عترت را رها نمودند و در غیاب آنها خلیفه تعیین کردند؟ چرا عترت - طبق روایت (مسلم) (۵-۹، ۱۵۴) تا شش ماه بیعت نکردند و با آنان مخالفت نمودند؟

۱۳ برخی گفته‌اند: روایت، در اصل «أهجر» با همزه استفهام بوده است، و آنرا حذف نموده‌اند، یا در تقدیر است.

و استفهام یا حقیقی است که گوینده از حاضران سؤال کرده است که: آیا کلام پیامبر بواسطه شدت بیماری، تغییر کرده و مختلط صحبت نموده است؟ و گوینده، یقیناً به قصد اخبار نگفته است، چون اگر اخبار باشد «هجر» یا به معنای «فحش» است - که یکی از معانی هجر است - یا به معنای «هذیان» (حرف بی معنا و مهمل) است، و چون گوینده آن عمر بوده است گمان نمی رود که او با این قصد گفته باشد.

و مقام و بزرگی (خیالی) شأن عمر را قرینه قرار داده اند بر اینکه مراد استفهام است نه اخبار.

یا استفهام انکاری است که گوینده خواسته است به حاضران بگوید، چرا به حرف پیامبر گوش فرا نمی دهید؟ آنحضرت که هذیان نمی گوید.

پاسخ: این توجیه نیز بدیهی البطلان است و اگر استفهام - چه حقیقی، چه انکاری - بود نیازی به آن تعبیر نبود، جایی برای نزاع و خصومت نبود، و پیامبر ﷺ نیز «قوموا عنی» نمی فرمود.

۱۴) برخی عذر آورده اند که: امر پیامبر ﷺ به آوردن «دوات و کاغذ» ابتدایی و به اراده خودش نبوده بلکه به تقاضای عده‌ای از حاضران بوده است؛ در مقابل، عده‌ای از نوشتن نامه اکراه داشتند، لذا مخالفت کردند. بنابراین امر پیامبر ﷺ الزامی و واجب الاطاعه نبوده و مخالفت آن

حرف را از جهت خشونت ذاتی زده است - موضوع حکم را عوض نمی‌کند و شرک و ارتداد عمر را نفی نمی‌نماید. چون خشونت و عدم خشونت در این حکم دخالت ندارد.

اما در صلح حدیبیه، چون سخن عمر مشتمل بر سوء ادب نبوده است، لذا این توجیه ابن ابی‌الحدید در آنجا راه ندارد، بلکه تردیدی نیست که حرف عمر در آنجا انکار پیامبر ﷺ و عدم تصدیق آن حضرت و شک در نبوت رسول خدا ﷺ بوده است.

تفصیل این مطلب در بحار الانوار - ج ۳۰، باب ۲۳، ص ۵۶۹ - ۵۷۲، آمده است.

ثالثاً، ابن ابی‌الحدید، در مقام اعتذار از جانب عمر، پذیرفته است که عمر ذاتاً خشن بوده و حرفهای نسنجیده می‌زده و معنای ظاهر کلامش را قصد نکرده است، و اعتراف کرده که عمر مالک زبان خود نبوده و به مقتضای عقل سخن نمی‌گفته است.

سؤال : شخصی که مالک زبان خود نبوده و به مقتضای عقل سخن نمی‌گفته است چگونه صلاحیت ریاست بر مسلمانان را داشته است؟ و چگونه قابلیت خلافت و جانشینی پیامبر اکرم ﷺ را که خدایش برگزیده است، داشته است؟ یا للعجب!

اینها بخشی از تاویل و توجیه‌های اهل تسنن بوده که بطور خلاصه آوردم.

چنانچه کسی مایل باشد از توجیحات مشروح آنان با اطلاع شود، به بحار الأنوار، ط بیروت، ج ۳۰، باب ۲۳، ص ۵۲۹ مراجعه نماید. یا طبق نقل مکاتیب الرسول ﷺ، (ج ۳، ص ۷۱۴) رجوع کند به: (فتح الباری) (۱: ۱۸۵) و (عمدة القاری) (۲: ۱۷۰) و (الشفاء للقاضی) (۲: ۴۳۲) و (شرح الخفاجی) (۴: ۲۷۷) و (حاشیة شرح القاری) (۴: ۲۷۷) و (تشیید المطاعن) (۱: ۳۵۵-۴۳۱) و (کشف المحجّة) (۶۵ و ۶۶) و (النص والاجتهاد) (۱۶۹)، و (ابن سبأ) (۷۹) و (الصراط المستقیم) (۳: ۷-۳).

مناظره ای کوتاه

یک نفر از علمای اهل تسنن به یک نفر از علمای شیعه گفته بود: چرا ابوبکر را لعن می کنید؟
عالم شیعه گفته بود: چگونه ابوبکر را لعن می کنیم و حال اینکه او افضل از پیامبر اکرم ﷺ است؟
عالم سنی از این پاسخ تعجب کرده و پرسیده بود: چرا و به چه دلیل ابوبکر افضل از پیامبر ﷺ است؟
عالم شیعه گفته بود: به دلیل اینکه پیامبر ﷺ ۲۳ سال زحمت کشید و مسلمانان را رهبری فرمود و همچون پدری مهربان، امت اسلام را هدایت و سرپرستی کرد، ولی (به ادعای شما)، هنگامی که در بستر مرگ قرار گرفت، عقلش نرسید - العیاذ بالله - وصیت کند و یک نفر را به جای خودش تعیین و او را به مسلمانان معرفی نماید و امت اسلام را بدون

سرپرست رها کرد و از دنیا رفت.

ولی ابوبکر با اینکه حدود دو سال خلافت و رهبری امت را به عهده داشت و قطعاً زحمات پیامبر ﷺ را متحمل نشده بود، در عین حال هنگامی که در بستر مرگ قرار گرفت، عقلش رسید که وصیت کند و مسلمانان را بدون سرپرست رها نکند، لذا وصیت کرد و عمر را به جای خودش تعیین نمود و او را به مسلمانان معرفی کرد. پس (طبق گفته و عقیده شما)، معلوم می‌شود عقل ابوبکر بیشتر از عقل پیامبر ﷺ می‌رسیده است و این موجب افضل بودن او می‌شود (العیاذ باللّه).

عالم سنی پس از شنیدن این پاسخ، در فکر فرو رفته و مرتب می‌گفت: سبحان الله، سبحان الله.

خاتمه

استيضاح عمر بن خطاب

جا دارد از عمر سؤال شود:

چه شد هنگامی که رسول خدا ﷺ در حال بیماری طلب کاغذ و دوات نمودند که چیزی بنویسد، با کمال بی‌شرمی و تعبیری زشت به آن حضرت نسبت هذیان دادی و با دستور پیامبر ﷺ مخالفت کردی، ولی آنگاه که وصیت نامه ابوبکر را که در حال بیماری و بی‌هوشی او نوشته شده بود، برایت آوردند، نگفتی ابوبکر هذیان گفته است و آنرا قبول و به مسلمانان ارائه و لازم‌العمل دانستی؟

علامه مجلسی رحمته الله از شرح ابن ابی الحدید چنین نقل کرده

است:

ابوبکر در حال جان دادن، به عثمان دستور داد وصیت او را بنویسد و گفت: بنویس بسم الله الرحمن الرحیم، این وصیتی است از ابوبکر به سوی مسلمانان، اما بعد، «ثم اغمی علیه فکتب عثمان» [راوی گوید: پس ابوبکر بی هوش شد و نتوانست سخن بگوید، و عثمان در همان حال بی هوشی ابوبکر، از قول او نوشت: اما بعد، پسر خطاب را خلیفه و جانشین خود بر شما مسلمانان نمودم، ابوبکر به هوش آمد و به عثمان گفت: آنچه نوشتی بخوان، عثمان نوشته را خواند، ابوبکر تکبیر گفت و سپس به عثمان گفت: متوجه شدم که گویا ترسیدی اگر من در این بی هوشی بمیرم، مردم اختلاف کنند؟ عثمان گفت: آری، گفت: خدا تو را از اسلام و اهل آن خیر بدهد، و ابوبکر نوشته عثمان را قبول کرد و دستور داد آن را برای مسلمانان بخواند.^۱

از طبری (ج ۴: ۵۲) نقل است که: عمر نشست و مردم در کنار او جمع بودند، بنده آزاد شده ابوبکر، نامه ابوبکر را که فرمان جانشینی عمر در آن نوشته شده بود به دست گرفت، عمر گفت: ای مردم گوش فرا دهید و فرمان خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله را اطاعت کنید، خلیفه به شما می گوید: من در

۱. بحار الانوار، ط بیروت، ج ۳۰، باب ۲۳، ص ۵۶۸.

→ «هَمَامُ بْنُ مَنِبِهٍ قَالَ: هَذَا مَا حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَذَكَرَ أَحَادِيثَ مِنْهَا: وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: جَاءَ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَى مُوسَى ﷺ. فَقَالَ لَهُ: أَجِيبْ رَبَّنَا. قَالَ: فَلَطَمَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَيْنَ مَلَكِ الْمَوْتِ فَفَقَّأَهَا. قَالَ: فَرَجَعَ الْمَلَكُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ: إِنَّكَ أُرْسِلْتَنِي إِلَى عَبْدٍ لَكَ لَا يُرِيدُ الْمَوْتَ. قَالَ: فَزِدْ اللَّهُ إِلَيْهِ عَيْتَهُ وَ قَالَ أَرْجِعْ إِلَى عِبْدِي فَقُلْ الْحَيَاةُ تُرِيدُ؟ فَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْحَيَاةَ فَضَعْ يَدَكَ عَلَى مَنْشَى نُورٍ، فَمَا تَوَارَتْ يَدُكَ مِنْ شِعْوَةِ فَإِنَّكَ تَعِيشُ بِهَا سَنَةً. قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: ثُمَّ تَمُوتُ. قَالَ: فَالآنَ مِنْ قَرِيبٍ. رَبِّ أَمِئْتَنِي مِنَ الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ. وَ مَهْمَةَ بِحَجْرٍ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَاللَّهِ لَوْ أُنِّي عِنْدَهُ لَأَرَيْتُكُمْ قَبْرَهُ إِلَى جَانِبِ الطَّرِيقِ، عِنْدَ الْكَيْبِ الْأَحْمَرِ.»

صحیح مسلم، چاپ دار الاحیاء التراث العربی، کتاب الفضائل، باب من فضائل موسی علیه السلام، ص ۱۰۲۸، ح ۲۳۷۲، سند دوم ۱۵۸.

صحیح بخاری، (چاپ دارالسلام، ریاض، کتاب الاحادیث فی الانبیاء، ص ۵۷۲، باب وفاة موسی و ذکره بعد، ح ۳۴۰۷) نیز آن را بانداک تفاوتی نقل کرده است. مؤلف: برخی از آنچه در این روایت سؤال انگیز و مایه تعجب است عبارت است از:

- ۱- ملک الموت مأمور خدا بوده و گناهی نداشته است.
 - ۲- حضرت موسی دعوت خدا را اجابت نکرده و نمی خواسته است بمیرد.
 - ۳- ﴿إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ﴾ (سوره یونس، آیه ۱۴۹) چه می شود؟
 - ۴- حضرت موسی علیه السلام زد چشم ملک الموت را در آورد و مواخذه نشد، پس آیه ﴿وَالْجُرُوحُ قِصَاصٌ﴾ چه می شود؟
 - ۵- مقام و منزلت انبیا در برابر اوامر و خواست الهی و حبّ لقای پروردگار چه می شود؟
- پاسخ اینها را باید اهل تسنن که این دو کتاب را صحیح می دانند، بدهند.

روایت دوم

صحیح مسلم به دو سند از ابوهیره نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بنی اسرائیل در حالی که برهنه و عریان بودند غسل می کردند و به عورت یکدیگر نگاه می نمودند.

۲ ارتداد اصحاب

یکی دیگر از آثار شوم حدیث «قلم و دوات»، حوادث

→ حضرت موسی علیه السلام به تنهایی و دور از دید آنها غسل می کرد، بنی اسرائیل گفتند: به خدا قسم، علت این که موسی علیه السلام با ما غسل نمی کند این است که در او عیب وجود دارد (باد فتق دارد) پس موسی رفت غسل کند، لباس خود را گذارد روی سنگی، آن سنگ فرار کرد و لباسهای موسی علیه السلام را برد، موسی با شتاب در پی سنگ رفت و می گفت: لباسم را ای سنگ، لباسم را ای سنگ، تا اینکه بنی اسرائیل عورت موسی را دیدند و گفتند: به خدا قسم در موسی علیه السلام عیبی وجود ندارد، پس سنگ توقف کرد و موسی لباسش را گرفت...»

«هَمَّ مِنْ مَتَبِهِ قَالَ: هَذَا مَا حَدَّثَنَا ابُو هُرَيْرَةَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَذَكَرَ أَحَادِيثَ مِنْهَا: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ يَغْتَسِلُونَ عُرَاءَهُ، يُنْظَرُ بَعْضُهُمْ إِلَى سَوَاءِ بَعْضٍ وَكَانَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَغْتَسِلُ وَحْدَهُ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا يَمْنَعُ مُوسَى أَنْ يَغْتَسِلَ مَعَنَا إِلَّا أَنَّهُ أَدْر. قَالَ: فَذَهَبَ مَرَّةً يَغْتَسِلُ، فَوَضَعَ تَوْبَهُ عَلَى حَجَرٍ، فَفَرَّ الْحَجَرُ بِتَوْبِهِ. قَالَ: فَجَمَعَ مُوسَى بِأَثَرِهِ يَقُولُ: تَوْبِي حَجَرٍ تَوْبِي حَجَرٍ، حَتَّى نَظَرَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَى سَوَاءِ مُوسَى. فَقَالُوا: وَاللَّهِ، مَا يَمْنَعُ مِنْ تَأْسِ فَقَامَ الْحَجَرُ بَعْدَهُ، حَتَّى نَظَرَ إِلَيْهِ. قَالَ: فَأَخَذَ تَوْبَهُ فَطَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا.»

قال أبو هريرة: واللّه، إنه بالحجر نذب سبّة أو سبّعة ضرب موسى عليه السلام بالحجر. همان، ذیل حدیث ۲۳۷۱، باب من فضائل موسی علیه السلام، ح ۳۳۹.

مؤلف: اکنون سؤال این است که، نسبت دادن چنین مطلبی را به یکی از انبیاء بزرگ الهی، آن هم از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چه معنا دارد؟ آن هم در کتابی که اهل تسنن مدعی هستند بعد از قرآن مجید اصح و اجل کتابهاست، آیا تعجب آور نیست.

روایت شوم

نیز مسلم از ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت فرمود: «ابراهیم خلیل علیه السلام ۸۰ ساله بود که، با «تیشه» یا «طیر» خسته کرد.»
عن الاعرج، عن أبي هريرة قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اختتن إبراهيم النبي عليه السلام، و هو ابن ثمانين سنة، بالقدوم.»

صحيح مسلم، كتاب الفضائل، باب من فضائل ابراهيم خليل عليه السلام، ح ۲۳۷۰.
(قدوم، به معنای تیشه یا طیر است؛ منجد الطلاب، قدم)

ناگواری است که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و در پی آن بسیاری از صحابه مرتد شده و به قهقرا بازگشتند. زیرا علاوه بر روایاتی که در کتابهای روایی شیعه آمده است، روایات بسیاری نیز در «بخاری» و «مسلم» آمده است که در آنها پیامبر صلی الله علیه و آله خبر از مرتد شدن بسیاری از صحابه داده است.

بدیهی است که علت ارتداد و بازگشت آنان به جاهلیت، بی تردید نوشته نشدن نامه پیامبر صلی الله علیه و آله است.

از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بیاید تا چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید» معلوم می شود برخی از صحابه در معرض گمراه شدن بوده اند و همین که نامه نوشته نشد، گمراه و مرتد شده، به جاهلیت بازگشتند که سرانجامشان آتش جهنم است.

در کتابهایی که علیه شیعه نوشته و می نویسند و همچنین در بسیاری از مناظره‌ها موضوع ارتداد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را مطرح و به عنوان اشکال و اعتراض می گویند: چگونه ممکن است مسلمانان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتد شده باشند جز چهار یا سه نفر؟

و در مناظره‌ای که با امام جماعت مسجد داشتیم همین مطلب را مطرح کرد و با پرخاش و سرسختی و حتی با توهین به کسی که چنین حرفی را بزند، آن را باور نکردنی و

تعجب آور و غیر قابل قبول دانست.

لذا اینجانب برآن شدم روایات آنها را از دو کتاب کاملاً معتبرشان «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» بیاورم که در موارد لزوم بلافاصله به آنها ارائه دهیم. مضافاً بر اینکه با توجه به این روایات می توان بسیاری از اشکالهای آنان را پاسخ داد.

به علاوه، روشن می شود که یکی از آثار شوم نوشته نشدن نامه پیامبر ﷺ ارتداد اکثر اصحاب آن حضرت است. یادآور می شوم که «ارتداد» غیر ممکن، یا غیر قابل قبول، یا تعجب آور نیست. زیرا در تاریخ شاهد چنین حوادثی بوده ایم، که به عنوان مثال به دو نمونه آن اشاره می کنیم:

۱- حضرت موسی بن عمران رضی الله عنه برادرش هارون را به عنوان جانشین خود، در میان قومش تعیین و نصب فرمود، و طبق وعده الهی چهل شبانه روز آنان را ترک کرد، در این بین، قوم او مرتد و گوساله پرست شدند.

﴿و اذ واعدنا موسی اربعین لیلۃ ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون﴾^۱

۲- مردم کوفه، آن همه نامه نوشتند و امام حسین رضی الله عنه را دعوت کردند و با نماینده او بیعت کردند ولی در یک شبانه روز همه را نادیده گرفته و عوض شدند، به طوری که پس از

مدتی کوتاه فاجعه دلخراش کربلارا، آنهم در نهایت شقاوت و وحشی‌گری، بوجود آوردند.

به علاوه، این مطلب چیزی نیست که تنها در کتب شیعه ثبت و ضبط شده باشد، بلکه در کتب معتبر و مورد قبول خود اهل تسنن روایات بسیاری وجود دارد که صریح هستند در اینکه عده‌ای از اصحاب پیامبر ﷺ بعد از آن حضرت مرتد شدند.^۱

ارتداد عده‌ای از صحابه در «صحیح بخاری»

در «صحیح بخاری» از ابوهریره نقل کرده است که

پیامبر ﷺ فرمود:

روز قیامت گروهی از اصحابم، بر من وارد می‌شوند، پس آنان از حوض (کوثر) ممنوع و دور و رانده می‌شوند، پس می‌گویم: ای پروردگار، اینها اصحاب من هستند، خداوند می‌فرماید: تو نمی‌دانی بعد از تو چه حوادثی به وجود آوردند اینها مرتد شدند و بطور قهقرا به گذشته خود عقب گرد کردند.^۲

۱. ارتداد: به عقب برگشتن است، پس از مسلمان شدن به جاهلیت و کفر برگشتن است.

۲. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۸۵، عن ابی هریره انه کان یحدث: ان رسول الله ﷺ قال: «یرد علی یوم القیامة رهط من اصحابی فیحلقون عن الحوض فاقول: یا رب اصحابی؟ فیقول: انک لا علم لک بما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری.»

نیز «بخاری» از مسیب نقل کرده است که پیامبر ﷺ

فرمود:

مردانی از اصحابم بر «حوض» وارد می‌شوند، پس، از نزدیک شدن به «حوض» منع می‌شوند، می‌گویم: خدایا اینها اصحاب من هستند، خداوند در پاسخ من می‌گوید: تو نمی‌دانی چه حوادثی بعد از تو بوجود آوردند، بی‌شک آنان مرتد شدند و به گذشته خود عقب‌گرد کردند.^۱

نیز «بخاری» از ابوهریره نقل کرده است که:

رسول خدا ﷺ فرمود: «هنگامی که [روز قیامت] من ایستاده‌ام، جماعتی (گروهی) وارد می‌شوند که آنان را می‌شناسم، در این موقع از بین من و آنها مردی خارج می‌شود و به آنها می‌گوید: به سرعت بروید، پس من می‌گویم: کجا؟ می‌گوید به سوی آتش، [پیامبر ﷺ فرمود:] من می‌گویم: این افراد چه کرده‌اند؟ می‌گوید: بدرستی که اینها بعد از تو مرتد شدند و به گذشته خود برگشتند، باز گروهی دیگر وارد می‌شوند که آنها را می‌شناسم، مردی از بین من و آنها خارج می‌شود و می‌گوید: با شتاب به آن سمت بروید، من می‌گویم، کجا بروند؟ می‌گوید: به سوی آتش، [پیامبر ﷺ فرمود:] به

۱. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۸۶. «عن ابن المسیب أنه كان يحدث عن اصحاب النبي ﷺ: أن النبي ﷺ قال: يرد على الحوض رجال من اصحابي فُحِلُّون عنه، فأقول: يا رب اصحابي، فيقول: انك لا علم لك بما احدثوا بعدك أنهم ارتدوا على ادبارهم القهقري.»

خدا سوگند من می‌گویم: چه کرده‌اند؟ می‌گوید: بدرستی که اینها بعد از تو مرتد شدند و به گذشته خود بازگشتند، پس کسی از آنها را نمی‌بینم که رها و خلاص بشوند مگر چند نفر مهمل و غیر مسئول.^۱

همچنین «بخاری» از اسماء دختر ابوبکر نقل کرده است

که:

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «من کنار حوض (کوثر) حاضرم تا به بینم چه کسی از شما بر من وارد می‌شود، و بزودی مردم نزد من مؤاخذه میشوند. پس گفته می‌شود: آیا آگاهی که بعد از تو چه کارهایی مرتکب شدند؟ بخدا سوگند چه قدر زود و با شدت به اعقاب و گذشته‌های خود برگشتند...»^۲

همچنین «بخاری» در کتاب «الفتن» از اسماء نقل کرده

است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

۱. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۸۷، عن ابی هريرة عن النبي ﷺ قال: «بينا انا قائم اذا زمرة حتى اذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم، فقال: هلم، فقلت: اين؟ قال: الى النار والله قلت: و ما شأنهم؟ قال: انهم ارتدوا بعدك على ادبارهم القهقري، ثم اذا زمرة حتى اذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم، فقال: هلم، فقلت: اين؟ قال: الى النار والله قلت: ما شأنهم؟ قال: انهم ارتدوا بعدك على ادبارهم القهقري فلا اراه يخلص منهم الا مثل همل * التعم.»

* همل: من الابل: السدى المتروك ليلاً ونهاراً يرعى بلا راع: اقرب الموارد.

۲. بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۹۳، عن اسماء بنت ابی بکر رضی اللہ عنہ، قالت: قال النبي ﷺ: «انى على الحوض حتى انظر من يرد على منكم و سيؤخذ أناس دوني، فاقول: يا رب متى و من امتي، فيقال: هل شعرت ما عملوا بعدك؟ و الله ما برحوا يرجعون على اعقابهم...»

من کنار حوض هستم و انتظار می‌کشم که چه کسی بر من وارد می‌شود، پس مردم از نزد من گرفته می‌شوند، می‌گویم: اینها امت من هستند، گفته می‌شود: نمی‌دانی، آنها به قهقرا رفتند.^۱

نیز «بخاری» از ابو وائل نقل کرده است که:

رسول خدا ﷺ فرمود: «من کنار حوض [کوثر] هستم، مردانی از شما به سوی من آورده می‌شوند، من می‌خواهم آنان را پهلوی خود بیاورم ولی آنها از بودن با من منع و جدا می‌شوند، می‌گویم: ای خدا اینها اصحاب من هستند، می‌گوید: نمی‌دانی بعد از تو چه حادثه‌ای بوجود آوردند.»^۲

در همان کتاب از سهل بن سعد نقل کرده است که:

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «من پیش از شما کنار حوض حاضرم... گروه‌هایی بر من وارد می‌شوند که من آنها را می‌شناسم، آنها نیز مرا می‌شناسند، پس بین من و آنها حائل پدید می‌شود... می‌گویم: اینها از من هستند، گفته می‌شود: نمی‌دانی آنچه را بعد از تو تبدیل کردند (جابجا

۱. صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب ما جاء فی قول الله تعالی ﴿و اتقوا فتنة لا تصیبن الذی ظلموا منکم خاصة﴾، ح ۷۰۴۸: قالت اسماء عن النبی ﷺ قال: «انا علی حوضی انتظر من یرد علی، فیؤخذ بناس من دونی، فأقول: امتی، فیقال: لاندری مشوا علی القهقری.»

۲. بخاری، کتاب الفتن، ح ۷۰۴۹. عن ابی وائل، قال: قال النبی ﷺ: «انا فرطکم علی الحوض لیترفعن الی رجال منکم حتی اذا اهویت لانا ولهم، اختلفوا دونی، فأقول: ای رب اصحابی، یقول: لاندری ما احدثوا بعدک.»

کردند) پس من می‌گویم: نفرین باد، دور باد، نفرین باد،
دور باد بر کسی که بعد از من تبدیل و جابجا کرد.»^۱

در «صحیح مسلم» نیز همین روایت و در برخی آنها با
تعبیر «انک لاتدری ما عملوا بعدک» و در برخی با تعبیر
«انک لاتدری ما عملوا بعدک، ما زالوا یرجعون علی اعقابهم»
آمده است.^۲

توجه و تجزیه و تحلیل این روایات از بسیاری مسائل و
اتفاقات و حوادث بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرده
برمی‌دارد و آنها را افشا می‌کند و خصوصاً تعبیرهایی از
قبیل: «بدلوا»، «احدثوا»، «مشوا علی القهقری»، «فلا اراه
یخلص منهم الا مثل همل النعم»، «هلم الی النار»، «ارتدوا»،
«یرجعون علی اعقابهم» و خدا در قرآن فرموده است: ﴿أفان
مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم﴾^۳

و السلام علی من اتبع الهدی



۱. بخاری، کتاب الفتن، ح ۷۰۵۰، سهل بن سعد یقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله
یقول: «انا فرطکم علی الحوض... لیرد علی اقوام اعرفهم و یعرفونی، ثم یحال
بینی و بینهم، قال: و سمعت ابی سعید الخدری لسمعتہ یزید فیہ: انهم منی، فیقال:
انک لاتدری ما بدلوا بعدک، فأقول: سُحِقًا سُحِقًا لمن بدل بعدی (سحِقًا = بُدِئًا)
(سحیق = بعید).

۲. کتاب الفضائل، باب اثبات حوض نبینا صلی الله علیه و آله و صفاته، ح ۲۲۹۰ و ح ۲۲۹۳ و ح
۲۲۹۴ و ح ۲۲۹۵ و ح ۲۲۹۷ و ح ۲۳۰۴.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

ماجرای «دوات و قلم» از جمله متواترات است که خاصه و عامه روایت کرده‌اند و کسی آن را انکار نکرده است.
علامه مجلسی قدس سره

از اعظم حوادث که برای مسلمانان اتفاق افتاده این است که: همه آنان گواهی داده‌اند که پیامبرشان ﷺ هنگام وفات، خواست نامه‌ای بنویسد که بعد از آن گمراه نشوند و تمام مسلمانان شهادت داده‌اند که:

«الطرائف»، سید بن طاووس رحمته

مراکز پنخس:

مرکز فقهی ائمه اطهار: قم/خیابان معلم/معلم ۱۲/پلاک ۱۴
تلفن: ۵۰ و ۷۷۴۵۲۴۹ - تلفکس: ۷۷۴۰۷۶۰

انتشارات امیرالعلم: قم/پل حجتیه/اول بلوار بهار
تلفن: ۷۷۴۲۰۰۵ - تلفکس: ۷۷۳۹۰۰۸